

نقش اقبالؔ ادب پارسی-ہند

نوشتہ:

سید مظفر حسین برنی

ترجمہ:

مہدی افشار

وزارت ارشاد اسلامی

ادارہ اعلیٰ اشاعت تعلیمات

IQBAL'S CONTRIBUTION TO INDO-PERSIAN LITERATURE

By

MUZAFFAR HUSAIN BURNEY

Translated by

MEHDI AFSHAR

The Islamic Republic of Iran

Ministry of Islamic Guidance

General Office of Publication and Propagation

۱۶۰ جلد

نقش اقبال در ادب پارسی — هندی

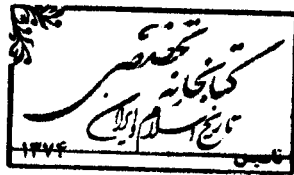
نوشته

سید مظفر حسین برنی

ترجمه

مهدی افشار

اسکن شد



وزارت ارشاد اسلامی
اداره کل انتشارات و تبلیغات



وزارت ارشاد اسلامی

اداره کل انتشارات و تبلیغات

نام کتاب : نقش اقبال در ادب پارسی- هندی

نویسنده : سید مظفر حسین برنی

مترجم : مهدی افشار

چاپ اول : اسفند ماه ۱۳۶۴

تعداد : ۵۰۰۰ نسخه

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه مترجم

حدود یک صد سال بعد از آن که رود کی چکامه «بوی جوی مولیان آید همی» را سرود، رابعه بنت کعب^۱ چکامه خود را به فارسی در قزدار توران که امروزه خضدار بلوچستان خوانده می شود، زمزمه می کرد. به استناد لباب الالباب عوفی ابوعبدالله روز به، پسر عبدالله نکستی لاهوری، در سال ۴۲۰ هجری قمری اولین شعر خود را به فارسی سرود.^۲ حافظ، بی آنکه پای از خطه شیراز بیرون نهد، بی گرافه چنین سرود:

به شعر حافظ شیرازی رقصند و می نازند

سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی^۳

ابن بطوطه، جهانگرد مراکشی، نقل می کند که در قرن هشتم هجری - زمانی که فقط چند سالی از فوت سعدی می گذشت - در چین، قایقرانی، غزل سعدی را به نغمه ای خوش می خواند، هر چند به غلط که:

تادل به مهرت داده ام

در بحر فکر افتاده ام

چون در نماز استاده ام

گویی به محراب اندری^۴

به مدت هشت قرن (از قرن چهارم تا دوازدهم هجری قمری)، زبان شیوا و شیرین فارسی، زبان دانشیان و فرهیختگان قلمرو وسیعی از سرزمین‌های متمدن آن روزگار بوده، از کرانه‌های اقیانوس اطلس تا اقیانوس کبیر و از فرغانه تا بغداد و از دهلی تا قسطنطنیه و از سنگاپور تا اسپانیا. آلبانی یا آرناودستان، کشور کوچکی که در جنوب غربی شبه جزیره بالکان واقع است، با آنکه هزاران کیلومتر از ایران فاصله دارد، از حوزه جذبه و نفوذ زبان فارسی دور نماند و شاعر پارسی‌گوی بزرگی چون نعیم فراشری^۵ (متولد ۱۸۲۶)، جاودانه‌هایی چون گل‌های تابستان، کربلا، و تاریخ اسکندربیک را سرود.

فراشری تحت تأثیر مولانا جلال‌الدین بلخی و کلام عارفانه‌اش، در منظومه گل‌های تابستان، شعری با عنوان «نای» دارد که متأثر از حکایت «نی» مولوی است.

اناطولی، یا بخش آسیایی ترکیه امروز، پایگاهی وسیع در جذب و نشر زبان فارسی بود. در نیمه دوم قرن پنجم هجری، زبان فارسی در این قلمرو رواج کامل داشت و زبان رسمی در بارها بود. فریدون بیک منشی، نامه‌هایی را که بایزید عثمانی و تیمور گورکانی به زبان فارسی رد و بدل کرده‌اند، جمع‌آوری کرده است.^۶

فحول و بزرگان ادب فارسی، چون محمد بن علی بن سلیمان راوندی و شیخ نجم‌الدین رازی و بهاء‌الدین ولد و جلال‌الدین بلخی و محمد بن غازی ملطیوی و ابن بی‌بی و شمس‌الدین افلاکی، از جمله کسانی بودند که از ایران هجرت کرده، در آناتولی توطن جستند، و در دامن این بزرگان، شعرایی چون بهاء‌الدین علی متخلص به ادایی، قبولی، حامدی، شیخ عبدالله شبستری (فرزند شیخ محمود شبستری مصطفی گلشن‌راز)، شیخ عبدالله شمس‌الدین بردعی، علی پاشا، قاضی شیخ کبیر، فضولی بغدادی، احمد راعی و دهها شاعر فارسی‌گوی دیگر پرورده شدند.^۷

شبه قاره هند و زبان فارسی، قصه دیگری دارد که بخش بزرگی از کتاب حاضر بدان پرداخته است. تنها در کشمیر، دهها شاعر

پارسی گو، چون ویس، صرفی، حبی، غنی، فانی، اکمل، طبیب، صادق جویا، سالم، آذر، بلبل، توفیق، بینش، شایق، تیکو، خوشدل، حمید، وارسته و فیضی ظاهر شدند.^۸

زبان فارسی پس از طی دو دوره (فرس باستان و پارسی میانه یا پهلوی) به شیوه‌ای کارآ و مؤثر در عرصه انشاء و انتقال فرهنگی نوین پای به میدان نهاد و اگر در عصر هخامنشیان، پارتها، سکاها و اشکانیان زبان فرس و پهلوی در مناطقی چون سند و بین‌النهرین نافذ و شایع گردید، این نفوذ و شیوع ناشی از قدرت جابره حکومتها در مناطق یادشده بود، ولی در عصری که فارسی دری در اقصی نقاط جهان راه می‌یافت و زبان گویای مردم اقالیم مختلف می‌شد، ایران فاقد قدرتی بود که با بهره‌گیری از نفوذ سیاسی خود زبان خود را جاری سازد و تنفیذ نماید، و نیز این زبان توسط کسانی شایع شد که خود اصلاً فارسی زبان نبودند — کسانی چون سلطان محمود غزنوی و طغرل سلجوقی — لهذا عامل جریان و سریان فارسی دری را در اقصی نقاط جهان در حوزه دیگری جز نفوذ نظامی و سیاسی باید جستجو کرد.

دو قرن پس از نفوذ فرهنگ اسلامی در ایران، که فرهنگی بارور و سازنده بود، زبان فارسی، برخلاف زبانهای سریانی و قبطی و آشوری، بی‌آنکه مقهور زبان عربی گردد، با کار بردی جدید، به محاذات زبان عربی در نشر فرهنگ اسلامی ظاهر گردید و حاصل هزار و دویست سال پویش فرهنگی ایرانیان، غنابخشیدن به فرهنگ اسلامی از طریق تألیف و تصنیف و ترجمه صدها اثر در زمینه‌های علوم قرآنی، کلامی، اصولی، فقه، عرفان، تصوف، تاریخ، جغرافیا، نجوم، ریاضیات، هندسه و حتی صرف و نحو عربی بود؛ و بدین طریق بخش بزرگی از جهان اسلام از آبشخور معارف اسلامی سیراب گردید و مفاهیم اسلامی را با واسطه زبان فارسی باز یافت، به نوعی که در بسیاری از کشورهای اسلامی از جمله در شبه قاره هند، با زبان فارسی، برخورد یک زبان دینی را دارند و حتی گلستان را مس نمی‌کنند الا مطهرون، و به هنگام خواندن این کتاب که تبلور شکوهمند زبان فارسی

است، آن را بر رحل می گذارند و در کمال خشوع در برابر آن زانو می زنند.

نکته ای که در این مقدمه کوتاه گفتمی می نماید، اینکه چرا زبان پارسی، به رغم آنکه فاقد پشتوانه سیاسی و نظامی بود، توانست به صورت واسطه ای کارآ، در عرصه ای به فراخنای چند قاره جلوه کند. نگرشی به دلایل شیوع و نفوذ زبانهای انگلیسی و فرانسوی که زبانهای شایع جهان امروز است نشان می دهد که پشتوانه این زبانها در سراسر جهان، قدرتهای میلیتاریستی و یا لاقال تراستهای اقتصادی است، لکن در مورد فارسی دری چنین پشتوانه هایی مشاهده نمی شود؛ بنابراین باید در جستجوی پشتوانه دیگری بود.

اگر بپذیریم که مهمترین نقش زبان، انتقال مفاهیم انتزاعی و ذهنی است و اگر بپذیریم که زبانی گویاتر است که این مفاهیم را به شیوه ای گویاتر منتقل کند، آن گاه می توان گفت اگر عوامل میلیتاریستی و اقتصادی پشتوانه زبان نباشند، به طور طبیعی زبانی فایق می آید و پذیرفته و شایع می شود که مفاهیم ذهنی و تجربی را به شیوه ای گویاتر و سیال تر منتقل کند و چنین می نماید که زبان فارسی از چنین خصوصیتی برخوردار است. یکی از دلایل این سخن، اعتراف اقبال لاهوری است که خود می گوید در قالب شعر فارسی به مراتب آسان تر می توانسته اندیشه های خود را ریخته و جاری سازد.

مهدی افشار

یادداشتها:

- ۱- فارسی گویان پاکستان، تألیف دکتر سیدسبط حسن رضوی، از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۹۷۴. ص ۱۳.
- ۲- همان منبع
- ۳- نفوذ زبان و ادبیات فارسی در قلمرو عثمانی، تألیف دکتر محمدامین ریاحی، تهران امیرکبیر.
- ۴- ذکر جمیل سعدی، (مجموعه مقالات و اشعار ایراد شده در کنگره بزرگداشت هشتصدمین سال ولادت شیخ اجل سعدی)، کمیسیون ملی یونسکو و وزارت ارشاد اسلامی، تهران، اداره کل انتشارات و تبلیغات، ۱۳۶۴، ج ۱۰، ص ۵.
- ۵- مجموعه خطابه‌های نخستین کنگره تحقیقات ایرانی، به کوشش دکتر غلامرضا ستوده، از انتشارات دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، ص ۷۷.
- ۶- مجموعه سخنرانیهای دومین کنگره تحقیقات ایرانی، جلد اول، به کوشش حمید زرین کوب، از انتشارات دانشگاه مشهد، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.
- ۷- شعر و ادب فارسی در آسیای صغیر تا سده دهم هجری، تألیف دکتر رضا خسروشاهی، از انتشارات دانشسرای عالی، شماره ۴۰، سال ۱۳۵۰.
- ۸- پارسی سرایان کشمیر تألیف دکتر گ. ل. تیکو، از انتشارات انجمن ایران و هند، تهران ۱۳۴۲.

فهرست مندرجات

صفحه	عنوان
۱۳	تحقیقی گسترده در ادبیات فارسی — هندی
۳۱	شعر فارسی و اقبال
۴۵	نقد شعر اقبال: — محتوای اندیشه اقبال — سبک شعر اقبال
۸۳	اقبال در ایران
۹۹	سخن پایانی
۱۰۵	کتابشناسی

تحقیقی گسترده در ادبیات فارسی- هندی

پیشتر از زمانی که تاریخ در حافظه خود مضبوط داشته، میان ایران و هند مناسبات فرهنگی نزدیکی وجود داشته است؛ و به گفته ادوارد براون^۱: «کاملاً مسلم به نظر می‌رسد که ایرانیان و هندیان زمانی قومیت مشترک ایرانی- هندی را در نقطه‌ای در پنجاب^۲ تشکیل می‌داده‌اند.» پرفسور عبدالغنی می‌گوید: «اگرچه ایران و هند دارای فرهنگهای متفاوتی هستند، مع‌هذا روابط نزدیکی بایکدیگر دارند؛ بدان گونه که می‌توان مناسبات این دو کشور را به دو خواهر شوی رفته تمثیل کرد که از یکدیگر جدا شده و در دو خانه دور از هم سکنی گزیده‌اند. به علاوه، زبانهای سنسکریت^۳ و فارسی از یک خانواده‌اند.» دکتر عبدالشکور احسان می‌گوید: «در قرن هفتم میلادی، بعد از تهاجم محمد بن قاسم به هند، خط فارسی در هند پای گرفت؛ و نیز خلیفه عباسی در بغداد، یعقوب بن لیث، سردار ایرانی را به فرمانداری سند^۴ منصوب کرد (۸۷۹-۸۶۷) و در نتیجه زبان فارسی در آن خطه رونق یافت.» ابن حوقل^۵ یادآور می‌شود که مردم مکران^۶ به زبان فارسی تکلم می‌کردند. مکران در آن زمان بخشی از سند بود. بنابه نظر مقدسی^۷ زبان فارسی برای مردم مولتان^۸ قابل فهم بود. به هر حال، نقطه آغاز ادبیات فارسی را می‌توان در دوره غزنویان، زمانی که زبان فارسی جای خود را در هند باز

کرد و به عنوان زبان در بار شکوفا گردید، پیدا کرد. در نتیجه تغییر پایتخت از غزنین، لاهور خاستگاه عمده زبان و ادب فارسی شد. ابوریحان بیرونی^۱ کتاب محققانه و عظیم خود را با عنوان تحقیق ماللهند. وزین الدین گردیزی^۲ اثر مشهورش را به نام زین الاخبار در همین دوره تألیف کردند. صوفیان و مشایخ ایرانی از این زمان راه هند در پیش گرفتند. برجسته‌ترین صوفی این عصر، شیخ ابوالحسن هجویری^۳، مشهور به داتا گنج بخش است که کتاب کشف المحجوب وی نه تنها کتابی عظیم در تصوف، که چراغی فراره دیگر صوفیان در تألیف آثارشان می باشد. این، اولین کتاب به نثر پارسی است که در هند تحریر گردید. مسعود سعد سلمان^۴ و ابوالفروج رونی^۵ شعرای برجسته این دوره اند.

ادبیات فارسی در هند دوره غوریان^۶

در دوران سلطنت پادشاهان غور، شاعریا نویسنده برجسته ای جز رکن الدین حمزه، شاعر برجسته در بار شهاب الدین غوری ورشید شهابی پای به عرضه نهادند.

به گفته دکتر ج. ن. سرکر: «رضا یا سنگ رضا دبیر ایلتمش، نخستین شاعر برجسته پارسی گوی هندی الاصل می باشد.» مهم‌ترین حادثه این دوره ورود خواجه معین الدین چشتی^۷ به اجمیرات^۸ بود که با ورود خواجه، این شهر به عنوان مرکز صوفیه شناخته شد. این مرکز نه تنها بر راجپوتانا، بلکه بر سایر بخشهای هند تأثیر شگرفی نهاد.

ادبیات فارسی در دوره سلاطین ممالیک

قطب الدین آییک^۹ جانشین شهاب الدین غوری، امپراتوری اسلامی را در هند بنیاد نهاد. از این زمان به بعد، زبان فارسی محمل اصلی ارتباطات در هند گردید و دهلی به عنوان مرکز ادبیات و آموزش ادب فارسی شناخته شد.

در عصر سلطنت شاهان ممالیک، شعرای بزرگی چون تاج الدین دیر (از

دهلی)، شهاب‌الدین محمره وسید سراج‌الدین خراسانی پای به عرصه شعر و ادب فارسی زبان هند گذاردند. در این دوره فن تاریخ‌نویسی رونقی دیگر یافت؛ مهمترین اثر تاریخی این دوره با عنوان طبقات ناصری توسط منهج‌السراج^{۱۹} و اولین تذکره شاعران پارسی با نام لباب‌الالباب توسط نورالدین محمد عوفی^{۲۰} تألیف شد. سلاطین خلجیه و تغلقیه^{۲۱} بانی تازه در ادب فارسی، در هند گشودند. در عصر این سلاطین بود که امیر خسرو دهلوی^{۲۲} سرودن آغاز کرد. در حقیقت، امیر خسرو نخستین شاعر پارسی‌گوی هندی‌الاصل است که مورد ستایش فحول ادب و شعر فارسی و منتقدان ایرانی قرار گرفته است. امیر خسرو دهلوی برجسته‌ترین چهره در صحنه ادب فارسی در هند است. او شخصیتی است باتنوع اندیشه و افکاری چندبعدی: شاعر، نویسنده، سرباز، صوفی و موسیقیدان. شاعری پرکار بود و از وی پنج مثنوی به سبک خمسه‌نظامی، پنج دیوان غزل، اشعار پراکنده و نوشته‌های منثور چون تغلق‌نامه و خزائن الفتوح به جای مانده است. دولت‌شاه سمرقندی^{۲۳} سروده‌های امیر خسرو دهلوی را تا پنج لخ^{۲۴} تخمین می‌زند. گفته می‌شود که او صاحب ۹۲ اثر به نظم و نثر بوده است.

از دیگر شاعران پارسی‌گوی می‌توان از خواجه‌امیر حسن سیجری که سعدی هندوستان خوانده می‌شود و بدری چاچ یاد کرد.

دیگر چهره برجسته این عصر، اولین مورخ هندی‌الاصل ضیاء‌الدین برنی است که تاریخ فیروزشاهی این مورخ اثری به یاد ماندنی است. در عصر سلطنت علاء‌الدین خلجی (۱۳۱۵-۱۲۹۵ م.)، فخر قوام اولین قاموس فارسی را تألیف کرد.

ادبیات فارسی - هندی در عصر حکومت مغولان برهند

در دوره حکومت مغولان برهند، زبان و ادب فارسی به اوج شکوفایی خود رسید. دهلی و اگره^{۲۵} مراکز مهم آموزش ادب و شعر فارسی

شدند؛ و به سبب آشوب سیاسی و تعصبات مذهبی و زجر و آزاری که نسبت به شاعران در ایران اعمال می شد، گروه کثیری از شعرا و سخنوران در طلب ثروت و شهرت، احرام طوف دهلی و اگره بستند و در آنجا توطن جستند. از آنجا که این دو شهر پیوسته آرامش داشت، بسیاری از شعرا و ادبا در آن جا آرام و قرار یافتند.

بابر^{۲۶}، خود شاعر و نویسنده ای برجسته بود و به زبانهای فارسی و ترکی نیکو می سرود و خوش می نوشت. بابر خاطرات خود را با عنوان «تزوک بابری» به زبان ترکی نوشت که عبدالرحیم خان^{۲۷} ملقب به خان خانان آن خاطرات را پارسی نویسی کرد.

همایون^{۲۸} نیز شاعر بود و دیوانی منسوب به او ست. بیرم خان از رجال برجسته در بار همایون، به زبانهای ترکی و فارسی شعر می سرود و دیوان وی توسط سردنسون راس^{۲۹} به انگلیسی ترجمه شده است. خواهر همایون، گلبدان بیگم تاریخی مستند از دوره سلطنت همایون با نام همایون نامه تألیف کرد.

دوران سلطنت اکبرشاه^{۳۰} (۱۶۰۵-۱۵۵۶ م.) دوران طلایی ادبیات فارسی - هندی است. وزرا و درباریان اکبر، دوستدار و مشوق شعر فارسی بودند. عبدالرحیم ملقب به خان خانان که خود از فحول ادب فارسی - هندی بود و به زبانهای فارسی، هندی و ترکی به طور یکسان تسلط داشت، در بذل و بخشش و حمایت از شعرا و نویسندگان مثال بود. او در میان شاعران هندی مقامی رفیع کسب کرده است.

شاعر برجسته دوره اکبری، غزالی مشهدی^{۳۱} است که ملک الشعرا در بار اکبرشاه بود. بعدها فیضی^{۳۲} جانشین غزالی شد. عرفی^{۳۳} از قصیده سرایان و غزلسرایان برجسته این عصر است؛ و نظیری دیگر غزلسرای در بار اکبری است. حیاتی گیلانی، صوفی کشمیری و میرحیدر معمای از دیگر شاعران این دوره می باشند. ابوالفضل^{۳۴} نام پنجاه

شاعر برجسته فارسی گوی دربار اکبر شاه را ثبت کرده است.^{۳۵}

«اکبرنامه» و «آیین اکبری» اثر ابوالفضل و «منتخب التواریخ» اثر عبدالقادر بداونی از آثار به یاد ماندی این دوره است.

همچنین اکبر شاه دارالترجمه ای دایر کرد تا آثار مشهور سنسکریت به فارسی ترجمه شود. فیضی، اثر مشهور سنسکریت در جبر و حساب، تحت عنوان لسیلاوتی را به فارسی ترجمه کرد. از دیگر ترجمه های وی، مثنوی نل و دمن است. گروهی مرکب از عبدالقادر بداونی، محمدسلطان تھانگیری و ملاشعیری، مهابارانا حماسه معروف هندو را به امر اکبرشاه به فارسی برگرداندند و این داستان حماسی را رزم نامه نام نهادند. عبدالقادر بداونی همچنین رزم نامه رامایانا را به فارسی ترجمه کرد. هاری وانش ترجمه ملاشعیری و راج تازنگی ترجمه محمدشاه آبادی از دیگر کتب برجسته ای است که از سنسکریت به فارسی برگردانده شده است.

طالب آملی^{۳۶} و صائب اصفهانی^{۳۷} دو شاعر برجسته دوره سلطنت جهانگیرشاه بودند. جهانگیر، خود با گردآوری خاطراتش تحت عنوان تزوک جهانگیر نقش ارزشمندی در هنر شرح حال نویسی برجای نهاد.

ابوطالب کلیم^{۳۸}، ملک الشعرا دربار شاه جهان (۱۶۵۶-۱۶۲۷ م.) بود. در دوره این سلطان، ادبیات فارسی - هندی رونقی دیگریافت. از دیگر شعرا بزرگ این عصر، می توان از چندربهان برهمن (متوفی به سال ۱۵۶۳ م.) نام برد. وی اولین شاعر هندی فارسی گوی است که از خود دیوان شعروآثاری چند به نشر چون چهارچمن و تحفة الوزرا به جای گذاشته است. در این دوره شعرا دیگری چون قدسی مشهدی، غنی کشمیری و سرمد (که او را گردن زدند و رباعیات وی با مقدمه ای فاضلانه به قلم مولانا ابوالکلام آزاد، ناصرعلی سرهندی، فانی کشمیری و منیر لاهوری به چاپ رسید.) پای به عرصه شعر فارسی گذاردند.

دارا شکوه (۱۶۵۹-۱۶۱۵ م.) پسر شاه جهان، ذوقی تمام در زبان و ادب سنسکریت و شناختی عمیق در ادیان تطبیقی داشت؛ و نیز او را در شمار شاعران فارسی گوی دانسته اند. دیوان شعری با عنوان اکسیر اعظم و نیز آثاری چون سراکبر (متضمن ترجمه پنجاه اوپانیشاد^{۳۹} سفینه الاولیا و مجمع البحرین تحقیقی تطبیقی در باره اعتقادات هند و اسلام) از آثار اوست.

دیگر اثر در یادماندنی این دوره بهار دانش اثر عنایت الله کمبوج است. مکتوبات پر حجم و چند جلدی اورنگ زیب^{۴۰} با عنوان رفعات عالمگیری، احکام عالمگیری و کلمات طیبه نمایانگر توانایی و چربدستی او در ادب فارسی و نیز نشانه آن است که زبان فارسی زبان تجارت و بازرگانی بوده است. میرزا عبدالقادر بیدل^{۴۱} برجسته ترین شاعر قرن هجدهم است که اشعار متافیزیکی او بر غالب^{۴۲} و تاحدودی^{۴۳} براقبال اثر گذاشت. دیگر شاعر برجسته این عصر، شیخ حزین^{۴۴} است. مرحوم پروفیسور هرمن اته^{۴۵} قرون شانزده و هفده میلادی در هند را «تابستان هندی شعر فارسی» می خواند، چرا که در این زمان، بسیاری از شاعران فارسی گوی در هند ظاهر شدند. این شاعران الگویی برای شاعران هندی بودند؛ و تازمانی که زبان فارسی، زبان اندیشمندان و نخبگان هند بود، از اینان تقلید می کردند و آیین سخنوری را می آموختند.

ادبیات فارسی در ایالات هند

به موازات توسعه زبان و ادب فارسی در دوشهر اکره و دهلی، در سایر مناطق هند نیز زبان فارسی رونق گرفت. به گفته پروفیسور ک. شروانی «دکن^{۴۶} مرکزی برای جذب فارسی زبانان و ایرانیان شد.» دلیل اصلی توجه ایرانیان به این ایالت، وجود حاکمان این خطه، سلاطین ممالیک بود. آنان به بذل و بخشش و حمایت از شعرا و ادبا شهرت داشتند؛ و از دیگر سوی، شیعه مذهب بودند و شیعیان ایرانی را به آنان

رغبت بیشتری بود. با حمایتی که سلاطین بهمنی (بهمن‌ها بعد از پنج سلطان از سلاطین ممالیک، حکومت را به دست گرفتند.) از فارسی زبانان به عمل آوردند در زمانی بیش از سه قرن، دکن مرکز پارسی زبانان و سخنوران شد. فیروزشاه بهمنی (۱۴۲۱-۱۳۹۷) خود اشعار غنایی چندی با تخلص عروجی و فیروزی سروده است محمدشاه بهمنی^{۴۶} (۱۳۷۸-۱۳۹۷) از حافظ، شاعر بزرگ ایران، برای سفر به دکن دعوت به عمل آورد؛ اما توفانی عظیم، حافظ را از این سفر باز داشت. حافظ در غزلی به یادماندنی، انصراف خود را از این سفر بیان داشته است:

دمی با غم به سر بردن، جهان یک سرنمی ارزد

به می بفروش دل ق ما کزین بهتر نمی ارزد^{۴۷}

محمود گوان (متوفی به سال ۱۴۸۱) وزیر محمدشاه بهمنی، مکاتباتی با بزرگان ادب پارسی از جمله مولانا نورالدین جامی (متوفی به سال ۱۴۹۲ م.) داشته و این مکاتبات را در مجلدی با عنوان «ریاض الانشاء» گرد آورده است.

حکام سلسله عادلشاهی (۱۶۸۶-۱۴۸۹) در بیجاپور^{۴۸}، زبان فارسی را به عنوان زبان رسمی دربار برگزیدند. اشعار یوسف عادلشاه (۱۵۱۰ - ۱۴۸۹) در مجموعه‌ای با عنوان کلام الملوک گرد آمده است. ابراهیم عادلشاه، کتابی درباره موسیقی به نام نوری تألیف کرد؛ و ظهوری^{۴۹} (متوفی به سال ۱۶۱۵) شاعر بزرگ دکن، بر این کتاب مقدمه نوشت. دیوان ساقی‌نامه^{۵۰} اثر مشهور ظهوری، به لحاظ فصاحت کلام و لطافت طبع شهره گشته است. ظهوری سه دیباچه دارد که به «سه نثر»^{۵۱} مشهور است. این مجموعه، نمایانگر چهره دستی و توانایی ظهوری در نثرنویسی است.

دیگر شاعر مشهور این دوره، ملک قمی^{۵۲} (متوفی به سال ۱۶۱۶ م.) است. تاریخ نویس بزرگ این دوره، محمد قاسم هندو شاه فرشته است و اثر

مشهور او «گلشن ابراهیمی» نام دارد. دوره سلطنت ابراهیم عادلشاه، دوره شکوفایی و عصر طلایی ادب فارسی در دکن محسوب می شود.
 سلسله قطب شاهیه که همزمان با سلسله عادلشاهیه در گلگنده^{۵۳} حکومت می کرد (۱۶۹۳-۱۵۱۸) نیز از مشوقان و حامیان زبان فارسی بود. ابراهیم قطب شاه (۱۵۸۰-۱۵۳۹) شهر حیدرآباد را در سال ۱۵۹۲ بنیاد نهاد. این شهر به اصفهان ثانی شهرت یافت. محمدقلی قطب شاه (۱۶۱۱-۱۵۸۰) از حکمرانان این سلسله، از نگرشی چندبُعدی برخوردار بود به چند زبان تسلط کافی داشت، شعر می سرود و از حامیان هنر و ادب محسوب می شد.

در این دوران، فرهنگ فارسی برهان قاطع توسط محمدحسین تبریزی^{۵۴} (۱۶۵۱)، شرح حال شاعران برجسته با عنوان حدایق السلاطین توسط آلب طیفور سظامی (۱۶۸۱)، دایرة المعارف خرقه العلوم توسط ابوعماد و «حديقة السلاطین» توسط نظام الدین احمد تألیف گردید.
 زبان و ادب فارسی در دوره سلسله نظام شاهیه^{۵۵} در احمدنگر شکوفا شد. در دوران سلطنت برهان نظام شاه (۱۰۰۳-۹۸۹)، سیدعلی طباطبائی اثر تاریخی و مشهور خود را با عنوان برهان مسیر تحریر کرد.

در اواسط قرن شانزدهم میلادی، بنا به گفته محمدقاسم هندو شاه فرشته، ملوا^{۵۶} با شیراز و سمرقند مقایسه می شد. همچنین در دوران سلاطین شرقیه^{۵۷} جونپور، زبان و ادب فارسی مورد حمایت سلطان ابراهیم شرقی^{۵۸} (۱۴۴۰-۱۴۰۲) بود.

دوران سلطنت سلطان غیاث الدین (۱۴۱۰ هـ. ق.) در بنگال، عصر طلایی ادب فارسی بود. غیاث الدین همان کسی است که با حافظ در تماس بود؛ و گفته می شود غزل معروف حافظ که متضمن بیت زیر است:

شکرشکن شوند همه طوطیان هند زین قندپارسی که به بنگاله می رود

در رابطه با همین تماس سروده شده است.
از دیگر سلاطین بنگالی که حامی و مشوق ادب و زبان فارسی بودند، می‌توان از حسین شاه و نصرت شاه یاد کرد.
سیر خموشی زبان و ادب فارسی در هند

سیر زوال دولت مغولان که بعد از سلطنت اورنگ زیب آغاز شد، بی‌تردید برگسترش و فراگیری زبان و ادب فارسی در هند اثر منفی گذاشت. مع‌هذا به رغم این وضعیت نامطلوب، زبان فارسی تا میانه قرن نوزدهم میلادی شکوفایی خود را حفظ کرد. با تأسیس کمپانی هند شرقی و سلطه بریتانیا بر هند، حکام هند از حمایت زبان فارسی باز ایستاده و ابتدا زبان اردو و سپس زبان انگلیسی را زبان رسمی دربار گرداندند. با این حال، عده‌ای از نویسندگان این دوره در باروری و گسترش زبان فارسی در هند کوشیدند. به علاوه، زبان اردو تا اواخر قرن نوزدهم نتوانسته بود جایگاهی برای خود دست و پا کند و حتی تذکره‌های شاعران اردو زبان به فارسی نوشته می‌شد. برجسته‌ترین شاعر پارسی‌گوی این دوره، غالب^{۵۸} (۱۷۹۷-۱۸۶۹) بود که به شعر پارسی خود می‌بالید. اگرچه امروزه غالب به عنوان شاعری اردو زبان شناخته شده، اما شعر پارسی او نغز است؛ و متأسفانه تاکنون با بی‌توجهی با آن برخورد شده است. او همچنین قطعات منثور زیبایی دارد.

دوره پیدایی و شکوفایی زبان و ادب فارسی — هندی در هند به یک‌هزار سال انجامید و در این دوره طولانی به گفته پروفیسور شروانی «هیچ شاخه‌ای از ادب فارسی نماند که در هند بالیده نشود، از فرهنگ نویسی و وقایع نگاری و نگارش قطعات ادبی و کتب مذهبی تا تاریخ محلی و تاریخ جهان.» پروفیسور غنی معتقد است که هند دوشادوش ایران به ادب فارسی خدمت کرده است و به حق شایسته است که شریک و همسنگ ایران در شعر و ادب فارسی شناخته شود. غنی می‌گوید: «کوتاه سخن

اینکه، هند در دامن خویش، شعرا، سخنوران و نویسندگان فارسی سرا،
فارسی گوی و فارسی نویس بسیاری پرورد، فحولی از دنیای ادب که
آثارشان در ایران نیز شایسته ستایش است.»

این گزارش تحقیقی پیش درآمد و دیباچه ای بر بررسی شعر دکتر
محمد اقبال، بزرگترین شاعر پارسی گوی قرن بیستم است. اودر عین
آنکه شاعری بزرگ بود، حکیمی سترگ و محققى اندیشمند به شمار
می آمد.

یادداشتها:

۱. E.G. Browne ادوارد گرانویل براون (۱۹۲۶-۱۸۶۲ م.) خاورشناس انگلیسی، استاد دانشگاه کمبریج بود و به زبانهای فارسی، عربی و ترکی آشنایی کامل داشت. بزرگترین اثر وی، تاریخ ادبیات ایران در ۴ جلد است.
۲. پنجاب، منطقه‌ای در آسیای جنوبی که توسط پنج رودخانه آبیاری می‌شود. این منطقه میان هند و پاکستان تقسیم شد.
۳. سنسکریته، زبان علمی قدیم و مقدس هندوان که از زبانهای مهم هند و ایران، از شعب هند و ارو پایی است.
۴. سند، یکی از ایالات غربی پاکستان که کراچی در آن واقع است.
۵. ابن حوقل، ابوالقاسم محمد بغدادی (متوفی به سال ۳۶۶ ه. ق.) معاصر منصور بن نوح سامانی بود. وی ممالک اسلامی را در مدت ۲۸ سال طی کرد و شرح مشاهدات خود را در کتاب «الممالک والممالک» نوشت.
۶. مکران، بخش جنوب شرقی ایران، مجاور مرز پاکستان که محل سکونت ایلات بلوچ است و به همین روی آن را بلوچستان می‌خوانند.
۷. معدسی، شمس الدین ابوعبدالله محمد بن احمد بن ابی بکر البناء البسار المقدس (۳۸۱ یا ۳۷۵-۳۴۵ ه. ق.) سیاح و جغرافی‌نویس عصر سامانی که زادگاهش بیت المقدس بوده و به همین جهت به مقدسی شهرت یافته است.
۸. مولتان، شهری در جنوب پنجاب است.
۹. ابوریحان بیرونی (۴۴۰-۳۶۲ ه. ق.) فیلسوف و ریاضیدان ایرانی.
۱۰. ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود گردیزی در زمان غزنویان می‌زیست و معاصر ابوریحان بیرونی بود.
۱۱. ابوالحسن علی بن عثمان هجویری، عارف و نویسنده قرن پنجم.
۱۲. مسعود بن سعد سلمان، شاعر نیمه دوم قرن پنجم و نیمه اول قرن ششم هجری قمری، اصلیتش از همدان و مولدش لاهور بود. ظهور او در شاعری با سلطنت ابراهیم غزنوی (۴۹۳-۴۵۰) مصادف بود و هنگامی که سیف الدوله محمود بن ابراهیم به سال ۴۶۹ والی هندوستان شد، مسعود نیز در شمار نزدیکانش به هند رفت. او در سال ۴۸۰ هجری قمری به فرمان سلطان ابراهیم زندانی شد. هفت سال در قلاع «دهک» و «سو» و سه سال در قلعه «نای» بود. در زندان نای است که می‌سراید:
نالم به سان نای من اندر حصار نای پستی گرفت همت من زین بلندجای
او با شفاعت یکی از نزدیکان سلطان آزاد و در ضیاع و عقاری که ملک موروثی پدری بود مشغول شد. پس از مرگ سلطان ابراهیم به حکومت چالندر منصوب گشت، ولی پس از مدت کوتاهی مفضوب شد و در مرنج به حبس افتاد. بعد از هشت سال با شفاعت از زندان آزاد شد و از آن پس سمت کتابداری سلطان مسعود و بعد از او عضدالدوله شیرزاد بن مسعود، ملک ارسلان بن مسعود و بهرامشاه بن مسعود را

داشت. وی در سال ۵۱۵ هجری قمری درگذشت.

۱۳. ابوالفرج رونی بن مسعود از شاعران بنام قرن ششم هجری، در اصل از رونه از قرای نزدیک نیشابور است. مولد و منشأ او لاهور بود و زندگانش در دربار سلطان ابراهیم بن مسعود و مسعود بن ابراهیم سپری شد. وی از نخستین شاعرانی است که سبک دوره اول غزنوی را ترک کرد و سبکی نوپدید آورد.

۱۴. غوریان، سلسله‌ای از امراء هستند که از دیرباز در نواحی صعب غور واقع در کوهستانهای بین هرات و غزنه امارت داشتند و به ملوک شنسیانی یا آل شنسب مشهور بوده‌اند. علاءالدین حسین، مشهور به جهانسون، از امرای این سلسله در سال ۵۴۷ ه. ق. در جنگ با سنجر شکست خورد و اسیر شد؛ لکن به فرمان سنجر آزاد گردید. وی در سال ۵۷۹ پس از فتح غزنه تا لاهور پیش رفت و آنجا را به تصرف خود کشاند و بخش بزرگی از شمال هند را تحت حکومت خود قرار داد. در دوران شهاب الدین غوری دامنه ممالک غوریان وسعت یافت؛ چنانکه به قول منهاج السراج از مشرق هندوستان و از سرحد چین و ماچین تا عراق و از آب جیحون و خراسان تا کنار دریای هرمز، خطبه به نام این پادشاه می‌خواندند.

۱۵. چشت، روستای کوچکی در بخارا است که خواجه ابواسحق مدرس شیخ عثمان هارونی از سوره بدانجا مهاجرت کرد. وی در آنجا به آموزش مریدان خود پرداخت و شاگردانش به نام چشتی شهرت یافتند. خواجه به همین دلیل چشتی خوانده می‌شد. خواجه معین الدین چشتی (صوفی) سرحلقه درویشان هند، در سال ۵۸۰ ه. ق. (۱۱۸۳ م.) به بلده اجمیر آمد و در آنجا به ارشاد مردم پرداخت.

۱۶. اجمیر، یکی از شهرهای منطقه راجپوتاناست.

۱۷. راجپوتانا، ناحیه‌ای است در شمال غربی هند، در جنوب پنجاب که تا منطقه متصرفی دولت راجستان گسترده می‌شود و بین پنجاب و ولایتهای شمال غربی ملوان، گجرات، سند، بهار و الپور واقع است.

۱۸. سردار ترک که در رکاب شاه غور (سلطان شهاب الدین) به مهاراجه‌های راجپوت حمله کرد و شهرهای اجمیر، دهلی، بنارس، گوالیار و بخش اعظم دره آباد گنگ را به تصرف کشاند و بعد از مرگ شهاب الدین خود به سلطنت رسید. او اولین سلاله از سلاطین مسلمان هند به نام سلاطین ممالیک را تأسیس کرد که به مدت ۸۴ سال در شمال هند سلطنت کردند.

۱۹. ابو عمر منهاج الدین عثمان بن سراج الدین جوزجانی مشهور به منهاج سراج مؤلف تاریخ طبقات ناصری (متوفی به سال ۵۶۰ ه. ق.) مردی فاضل بود که در خدمت ملوک غور و غرجستان می‌زیست. در سال ۵۶۲ ه. ق. به سند و مولتان رفت و به دربار ناصرالدین قباچه راه یافت. بعد از شکست قباچه از التمش به دربار التمش پیوست و مدتها در خدمت او و پسرش ناصرالدین محمود شاه می‌زیست.

۲۰. عوفی: سدیدالدین محمد بن بخاری نویسنده و دانشمند ایرانی (۶۳۵-۵۷۲ ه. ق.) پس از پایان تحصیلات، در ماوراءالنهر و سیستان و خراسان به سیر و سیاحت و دیدار فضلا پرداخت و تا سقوط خوارزمشاهیان در خراسان بود. مقارن حمله مغول به سند گریخت و نزد ملک ناصرالدین قباچه از سلاطین ممالیک غوری در آمد و کتابهای لباب الالباب و جوامع الحکایات را تألیف کرد. عوفی نیز چون منهاج السراج بعد از مرگ ناصرالدین به التمش پیوست.

۲۱. بعد از سلاطین ممالیک چند خاندان مسلمان به نام خلجیه و تغلقیه، سادات و لویه در شمال هند از ۱۲۹۰ تا ۱۵۲۶ میلادی به توالی سلطنت کردند. سلاطین خلجی قلمرو خود را تا جنوب هند توسعه

دادند و در غرب تا گجرات را متصرف شدند. عصر سلطنت ممالیک و حلیجان مصادف با حمله و استیلای مغول است که در قرن سیزدهم به وقوع پیوست و آرام سلاطین هند را پریشان ساخت. از سلاطین تغلقیه که در دهلی سلطنت می کردند، فیروزشاه تغلق از همه مشهورتر است که شهر فیروزآباد را در نزدیکی دهلی بنیاد نهاد.

۲۲. امیر خسرو بن امیر سیف الدین دهلوی (۷۰۵-۸۶۵ ق.) بزرگترین شاعر پارسی گوی هند است. امیر خسرو در غزل پیرو سعدی بود و از الفاظ و معانی شاعران متصوف ایرانی استفاده می کرد. دیوان اشعار وی مشتمل بر ۵ قسمت است: ۱- تحفه الصغر ۲- وسط الحیاة ۳- غرة الکمال ۴- بقیه نقیه ۵- نهایه الکمال. امیر خسرو به نظامی گنجوی اعتقاد داشت و به تقلید از او خمسه ای ساخته است شامل: ۱- مطلع الانوار ۲- خسرو و شیرین ۳- مجنون و لیلی ۴- آینه اسکندری، ۵- هشت بهشت. از او منظومه های دیگری چون قران السعدین، نه سپهر، مفتاح الفتوح به جای مانده است.

۲۳. ابن علاء دولت شاه سمرقندی از امیر زادگان و رجال قرن نهم هجری است. کتاب معروف وی «تذکره الشعراء» است که در آن شرح حال ۱۰۵ تن از شعرای فارسی زبان آمده است.

۲۴. لغ: در زبان هندی یک صد هزار است.

۲۵. اگره، منطقه ای در شمال هند که تقریباً شامل همان منطقه اوتار پارادش امروز به استثنای منطقه اوده است. مرحوم رشید یاسمی در وصف حضور شاعران ایرانی در هند و به ویژه اجتماع آنان در دهلی و اگره می سراید:

از بس سخنسرای زایران به هند رفت دهلی و اگره گشت ری و اصفهان هند
 ۲۶. ظهیرالدین محمد بابر (۱۵۳۰-۱۴۸۲ م.) پادشاه گورکانی، نواده تیمور بود و سلطنت مغولیه هندوستان را تأسیس کرد و خود به مدت پنج سال بر هند حکومت کرد.

۲۷. عبدالرحیم خان از رجال بزرگ دربار اکبر شاه است. تزوک باری را از ترکی جغتایی به فارسی ترجمه کرد و در سال ۱۰۳۶ هجری وفات یافت. مقبره او نزدیک درگاه خواجه نظام الدین اولیا در دهلی است. خان خانان اشعاری زیبا و نغز به فارسی و هندی دارد. این غزل از اوست:

شمار شوق ندانسته ام که تا چند است جز این قدر که دلم سخت آرزومند است
 مرا فروخت محبت ولی نمی دانم که مشتری چه کس است و بهای من چند است
 نه دانه دانستم و نه دام، آن قدر دانستم که پای به سرم هر چه هست در بند است
 از آن خوشم به سخنهای دلکش تو رحیم که اندکی به اداهای عشق مانده است

۲۸. همایون از پادشاهان گورکانی هند و پسر بابر است. او بعد از مرگ پدر در سن نوزده سالگی به سلطنت رسید. همایون از شیر شاه که از افاغنه بنگاله بود شکست خورد (۹۴۶ ه. ق.) مطابق با ۱۵۳۹ م.) و به ایران به دربار شاه طهماسب اول صفوی پناهنده شد و بعد از چهارده سال به حمایت شاه طهماسب به سلطنت هند رسید.

۲۹. E.D. Ross ادوارد دنیس راس (۱۹۴۰-۱۸۷۱ م.) خاورشناس انگلیسی.

۳۰. اکبر شاه (۱۰۱۴-۹۴۹ ه. ق.) پادشاه هند از سلسله تیموریان هند و فرزند همایون است.

۳۱. غزالی مشهدی در ایام جوانی از مشهد به دکن آمد و پس از آن به حضور اکبر شاه رسید و عنوان

ملک الشعرايي يافت. در سال ۹۸۰ ه. ق. در سرگيج احمدآباد در گذشت. اين بيت معروف از اوست:

شوري شدوزخواب عدم ديده گشوديم
ديديم كه باقى است شب فتنه، غنوديم
۳۲. ابوالفضل ناگوري متخلص به فيضى يا فياضى (۱۰۰۴-۹۵۴) ملك الشعراى در بار اكبر شاه بود. تفسيرى بى نقطه به نام «سواطع الالهام» تاليف كرده و مثنوى «نل ودمن» را از سانسكريت به نظم برگردانده است.

۳۳. عرفى، جمال الدين محمد بن بدرالدين شيرازى (۹۶۳-۹۹۹ ه. ق.) در جوانى به هند رفت و بيشتر عمرش در هندوستان گذشت. وي به تقليد از مخزن الاسرار و خسروشيرين نظامى دو مثنوى ساخته است و رساله اى صوفيانه نيز به نام «نفسيه» دارد.

۳۴. وزير اكبر شاه (۱۰۱۱-۹۵۷ ه. ق.)

۳۵. على اصرخان حكمت در كتاب «سرزمين هند» سه نفرى را كه رزم نامه را ترجمه كردند، بدین شرح معرفى مى كند: نقيب خان، عبدالقادر بديوانى و شيخ سلطان تهانسرى.

۳۶. طالب آملى كه ملك الشعراى در بار جهانگير شاه بود. وي در سال ۱۰۳۶ هجرى در ريعان شباب بعد از جهانگير در گذشت. اين رباعى را به هنگام مهاجرت از ايران به هند سروده و بازگو كننده افكار اوست: طالب، گل اين چمن به بستان بگذار
بگذار كه مى شوى پريشان بگذار
هندو نيسرد تحفه كسى جانب هند
بخت سبه خويش به ايران بگذار
۳۷. صائب تبريزى، استاد المتأخرين، شاعر دو كشور ايران و هند است. نامش محمدعلى، مولدش تبريز و مدفنش اصفهان است (به سبب زندگى طولانى كه در اصفهان داشته در متن صائب اصفهانى خوانده شده است.) او به قصد تجارت به هندوستان رفت، كلامش را خريدار شدند و به لقب خان ملقب شد. به ايران بازگشت و در دربار شاه عباس دوم به لقب ملك الشعرايى مفتخر شد. در سال ۱۰۸۰ در اصفهان در گذشت.

۳۸. ابوطالب كلیم همدانى يا كاشانى در عهد جهانگير از ايران به هند رفت و در دربار شاه جهان فرزند جهانگير، مقامى عالى يافت. شعراى فارسى گوى در كشمير همه شاگردان مكتب او يند. در وصف هند قصيده غرايى دارد كه مطلع آن چنين است:

توان بهشت دوم گفتش بدین معنا
كه هر كه رفت از اين دوجهان پشيمان شد
۳۹. او پانيشاد: از كتب مقدس هندوان است. دارا شكوه اين كتاب را به قصد تطبيق آن با مبادى تصوف به فارسى ترجمه كرد و آن را «سراکير» ناميد.

۴۰. اورنگ زيب از سلسله تيمورى، پادشاه هند (۱۱۱۸-۱۰۶۹) است. اومشهورترين و مقتدرترين شاه سلسله گوركاني و ششمين پادشاه سلسله مغول هند است.

۴۱. بيدل: عبدالمعانى ميرزا عبدالقادر بن عبدالخالق شاعر (متوفى به سال ۱۱۳۳ ه. ق.) اصلاً از ترکان جغتائى است و در هندوستان متولد و تربيت شد. از آثار منظوم و منثور او «عرفات»، «طلسم حيرت»، «طوبى معرفت»، «محيط اعظم»، «تنبيه المهوسين» كه همه مثنوى است و ديوان وي كه شامل قصايد، غزليات، ترجيعات، تركيبات، مقطعات، هزليات و رباعيات است، داراى سبك خاصى است.

۴۲. ميرزا اسدالله دهلوى متخلص به غالب، شاعر، نويسنده و محقق مسلمان هندى

(۱۲۸۵-۱۲۱۲ ه.ق.) ترک نژاد بود که جدش در زمان شاه عالم از وطن اجدادی خود به دهلی

هجرت کرد. غالب به اشعار فارسی خود مباحثات می کند:

فارسی بین تاببینی نقشهای رنگ رنگ
بگذرد از مجموعه اردو که بیرنگ منست
غالب کتبی نیز به نثر دارد. کتاب «قاطع برهان» او نقدی تند بر «برهان قاطع» است. این نقد غوغای عظیمی میان محققان هند برانگیخت و جمعی به طرفداری از غالب و جمعی به حمایت از برهان تبریزی برخاستند.

۴۳. شیخ محمدعلی حزین لاهیجی شاعر و صوفی، در قرن دوازدهم به هند هجرت کرد و در ۱۱۸۰ در بنارس درگذشت.

۴۴. H. Etteh: هرمن اته. کتاب تاریخ ادبیات وی را دکتر رضازاده شفق به فارسی برگردانده است.

۴۵. دکن ناحیه ای است به شکل شبه جزیره ای مثلث مانند در جنوب هند که مرکز آن حیدرآباد است و تا قبل از تقسیم هند نظام دکن بر آن حکومت می کرد و پس از استقلال ایالتی از هند به شمار می رود.

۴۶. علی اصغر حکمت در کتاب «سرزمین هند»، وی را محمود شاه دکنی خوانده است.

۴۷. ادامه غزل چنین است:

به کوی می فروشانش، به جامی بر نمی گیرند	زهی سجاده تقوی که یک ساغر نمی ارزد
رقیبم سرزنشها کرد، کز این باب رخ برتاب	چه افتاد این سرما را که خاک در نمی ارزد
شکوه تاج سلطانی که بیم جان در او درجست	کلاهی دلکش است اما به ترک سرنمی ارزد
چه آسان می نمود اول غم دریا به بوی سود	غلط کردم که این توفان به صد گوهر نمی ارزد
تورا آن به که روی خود زمشتاقان بیوشانی	که شادی جهانگیری غم لشکر نمی ارزد
چو حافظ در قناعت کوش وز دنیای دون بگذرد	که یک جو منت دوان دوصد من زرنمی ارزد

۴۸. بیجاپور: از نهرهای ایالت دکن واقع در جنوب هند است.

۴۹. ظهوری ترشیزی از شعرای خراسان است که مدتی در خراسان، عراق و فارس به سربرد و سپس به مکه و از آنجا به هند رفت.

۵۰. ظهوری «ساقی نامه» را که مشتمل بر چهار هزار بیت است به نام ابراهیم عادلشاه تدوین کرد.

۵۱. «سه نثر» شامل سه دیباچه است که عبارت است از: نوس، گلزار ابراهیم و اخوان خلیل.

۵۲. ملک قمی از سخنوران معروف قم است که به دکن رفت و در بیجاپور به دربار ابراهیم عادلشاه والی دکن راه یافت. از وی دیوان مختصری به جای مانده است.

۵۳. گلگنده: نام شهری است در هندوستان، در اطراف حیدرآباد که پایتخت شاهان قطب شاهیه بوده است.

۵۴. محمدحسین بن خلف تبریزی متخلص به برهان، فرهنگ لغات فارسی به فارسی را به نام سلطان عبدالله قطب شاه تألیف کرد.

۵۵. سلسله نظام شاهیه در احمد نگر واقع در جنوب هند طی سالهای ۱۴۹۰ تا ۱۶۳۳ میلادی حکمرانی داشت.

۵۶. ملوا مرکز احمدنگر است.

۵۷. در اواخر قرن چهاردهم در شهر جونپور شخصی به نام خواجه جهان ملقب به ملک الشرق علیه سلاطین تغلقیه قیام کرد و سلسله سلاطین شرقیه را بنیاد نهاد. از سلاطین این سلسله، ابراهیم شاه شرقی (۱۴۴۰-۱۴۰۴م.) را می‌توان نام برد.

۵۸. به مختصری از شرح حال غالب دهلوی در پاورقیهای گذشته اشاره شد. این نکته قابل تذکار است که اسدالله خان غالب دهلوی، معاصر بهادر شاه دوم بود. در زمان این شاه است که دولت انگلیس در هندوستان رسماً قدرت یافت و به همین روی در آثار او تأثیر این واقعه مکرر دیده می‌شود. از آنجا که بعد از او شاعری به فصاحت و بلاغت در زبان فارسی برخاست، او را خاتم الشعراى هند خواندند. این ابیات از تأثرات روحی او خبر می‌دهد:

گوهر از تاج گسستند و به دانش بستند	هر چه بردند به پیدا به نهانم دادند
گوهر از رایت شاهان عجم برچیدند	به عوض خانه گنجینه نشانم دادند
افسر از تارک ترکان پشنگی بردند	به سخن ناصیه فر کیانم دادند

شعر فارسی و اقبال

اقبال و انتخاب زبان فارسی برای شعر خویش

قبل از پرداختن به شعر فارسی اقبال، بررسی دلایلی که موجب شد اقبال این شاعر شهره در عرصه شعر اردو، زبان شعر خود را به فارسی بگرداند، ضروری می نماید.

محمد علی اسلامی ندوشن، این پرسش را طرح می کند که چرا با وجود آنکه پنجاب سرزمین مادری اقبال و اردو، زبان نخستین او بود، دوسوم اشعار اقبال به زبان بیگانه؛ یعنی، فارسی سروده شده است؟ حال آنکه، اقبال زبان فارسی را در مدرسه یا دانشگاه فرا نگرفته بود.

بدین پرسش پاسخهای گونه گونی داده شده است. اولین پاسخ از شیخ عبدالقادر است که در مقدمه اولین مجموعه شعر اقبال به زبان اردو، با عنوان «بانگ درا» ذکر شده است. به گفته شیخ عبدالقادر زمانی که اقبال در انگلستان اقامت داشت، دوستانش از او خواستند شعری به فارسی بخواند. اقبال اعتراف کرد که جز یکی دو قطعه، تاکنون تجربه ای در شعر فارسی نداشته است. این درخواست، انگیزه ای در اقبال پدید آورد تا شعر فارسی تصنیف کند؛ و به محض بازگشت از مهمانی شامی که در آن شرکت داشت، تقریباً در تمام طول شب، سرگرم سرودن شعر به فارسی شد. صبح هنگام، زمانی که شیخ عبدالقادر به دیدن وی می رود،

اقبال دوشعر تغزلی را که سروده بود برای او می خواند.
 شیخ عبدالقادر همچنین اذعان دارد که مطالعات عمیق و
 گسترده اقبال در ادب فارسی، جهت دریافت درجه دکترا در زمینه
 «روند ماوراء الطبیعه در ایران» می بایست موجب تمایل وی به زبان
 فارسی شده باشد.

قول اخیر عبدالقادر مبتنی بر مطالعات پرجذبه جوانی محقق*
 است که نشان می دهد اقبال، در طلب شکستن قالب شعر آکنده از لفاظی
 اردو و جایگزین ساختن قالبی بود که سازگار برای بیان مسایل عمومی
 و مردمی بوده، پاسخگوی طبع و قواد و ذوق خلاق او باشد. و بالاخره،
 در سال ۱۹۰۵ با انتخاب زبان فارسی به عنوان واسطه بیانی و کلامی، به
 این خواسته جامه عمل پوشاند. به دیگر سخن، انتخاب زبان فارسی، تنها
 واکنش اقبال در قبال معیارها و قوالب شکل گرفته و جمود یافته نبود،
 بلکه همچنین انتخابی آگاهانه بود؛ چرا که بدون این انتخاب نمی توانست
 آن سبکی را تکوین بخشد که متضمن عظمت، غنا، وقار، پختگی و
 توازنی آهنگین و ساختی متقارن باشد، به نوعی که انعکاس این گزینش
 صحیح در شعرا و از آغاز بخش سوم «بانگ درا» تا ارمغان حجاز به وضوح
 مشهود است. آن سبک ضد لفاظی با انتخاب زبان فارسی برای محمل
 اندیشه هایش، متبلور شد.

پرفسور حمید احمدخان در سخنرانی خود به مناسبت بزرگداشت
 اقبال نقل می کند، زمانی با اقبال در این مورد که چرا سرودن شعر به
 زبان اردو را رها کرده، بحث می کرده است. اقبال در پاسخ گفته بود:
 «زبان فارسی به طور ذاتی و طبیعی در من سیلان دارد و بی رنج اندیشه،
 در من جاری می گردد.» اما این پاسخ به طور کامل نمی تواند چرایی
 بریدن او از شعر اردو و روی آوردن به شعر فارسی را توجیه کند. در
 مراسمی که در ششم نوامبر ۱۹۳۱ به افتخار بازگشت اقبال به موطنش

توسط انجمن ادبی اقبال برگزار شد — در این مراسم تقریباً کلیه نمایندگان کنفرانس میزگرد و نیز عده زیادی از محققین، از جمله دکتر نیکلسون رییس دپارتمان زبانهای عربی و فارسی دانشگاه کمبریج و مترجم کتاب اسرار خودی اثر اقبال حضور داشتند — اقبال طی سخنرانی به چرایی بریدن از زبان اردو و روی آوردن به زبان فارسی اشاره کرد. اقبال در این مورد، چنین اشاره دارد: «ظاهراً امروز موقع مغتنمی است تا از این راز پرده بردارم که چرا به فارسی شعر سرودن را گزیده‌ام. برخی اظهار نظر می‌کنند که دلیل انتخاب زبان فارسی از سوی من، برای زبان شعر، این است که اندیشه‌هایم به فضایی گسترده‌تر راه می‌یابد. اما هدف من، دقیقاً در نقطه مقابل این تصور جای دارد. من مثنوی «اسرار خودی» را تنها برای هندیان سروده‌ام؛ هرچند که معدودند هندیانی که با شعر پارسی آشنا می‌باشند. باین اعتبار، کوشیده‌ام تا عقاید و آرایم در میان اقلیتی اندک راه یابد، اقلیت منورالفکر و روشن‌اندیش. در آن زمان، تصور نمی‌کردم که این مثنوی در فراسوی مرزهای هند شهرتی گیرد و حتی به اروپا نیز راه یابد. بی‌تردید، این استقبال و توجه موجبی گردید که به زبان فارسی روی آورم و به فارسی بسرایم.»

میان بشیر احمد، سردبیر نشریه همایون می‌گوید که اقبال طی گفتگویی اظهار داشته که حتی زبان اردوی او متأثر از زبان فارسی است و مؤکدانه افزوده است: «اصولاً هر شاعری به زبانی شعر می‌سراید که به او امکان می‌دهد تا به شیوه گویاتری عقایدش را بیان دارد.»

به نظر صاحب این قلم، اقبال زبان فارسی را برای بیان افکار و آرای سیاسی خود برگزید، زیرا مثنوی در شعر فارسی از نظر ماهوی دارای خصوصیتی است که به شیوه روشنی می‌تواند عقاید فلسفی و سیاسی را تبیین کند؛ کما اینکه مثنوی مولانا جلال‌الدین از چنین خصوصیتی برخوردار است. در زبان اردو این قالب شعری اساساً برای روایت و

حکایت به کار می رود. به علاوه، اقبال عمیقاً متأثر از مثنوی مولانا جلال الدین رومی بود. بنابراین، طبیعی است مثنوی را که قالب شعر فارسی است، برای بیان نظام فکری خود برگزیند. در مقدمه ای که خود بر ترجمه «اسرارخودی» نوشته است — این کتاب توسط پرفسور نیکلسون به انگلیسی ترجمه شد — می نویسد: «(زبان فارسی از جمله زبانهای ممتازی است که برای بیان عقاید فلسفی به شیوه ای روشن و در عین حال پرجذبه، مناسب می باشد).»

نکته تحسین انگیز در مورد اقبال، فروتنی او در قبال تسلط و استادیاش در زبان فارسی است که بالطبع یک زبان خارجی برای او بوده است. در مقدمه «اسرارخودی» می سراید:

ماه نوباشم، تهی پیمانه ام	هندیم از پارسی بیگانه ام
طرز گفتار دری شیرین تراست	گرچه هندی در عذوبت شکر است
خامه من، شاخ نخل طور گشت	فکر من از جلوه اش مسحور گشت
در خورد بسا فطرت اندیشه ام	پارسی از رفعت اندیشه ام

آثار مهم اقبال به زبان فارسی

۱. اسرارخودی (۱۹۱۵)

با انتشار منظومه «اسرارخودی»، اقبال به عنوان یک شاعر و نیز به عنوان یک متفکر برجسته شناخته شد. دکتر نیکلسون، شرق شناس مشهور، این منظومه را در سال ۱۹۲۰ به انگلیسی برگرداند؛ و بدین ترتیب اقبال را به غرب شناسانند. در این مثنوی، اقبال نظریه رجوع به خود را طرح کرده است.

۲. رموز بی خودی (۱۹۱۸)

اقبال از واژه «خودی» معنای تازه ای را اراده می کند که این معنا در زبان فارسی تا حدودی مهجور است. او نگران بود که مبادا تأکید بر «خود» جنبه فردیت را پیش کشد و منتهی به ایجاد انگیزش در فرد

برای جدا شدن و بریدن از نظام اجتماعی گردد؛ به همین روی مثنوی «رموز بی خودی» را سرود و کوشید تا این شبهه را با تأکید بر ضرورت پیوستگی فرد با جامعه، مرتفع سازد. یکبار دیگر اقبال معنای تازه‌ای را بردوش واژه «بی خودی» نهاد. به سخن محمدعلی ندوشن: «بی خودی در اصطلاح اقبال از خود بیرون شدن و با خلق پیوستن... نه از خود بی خود شدن است.»

در این مثنوی، اقبال کوشیده است تا نشان دهد برای رشد یک جامعه، چگونه فرد و جامعه می‌بایست، با یکدیگر تعاطی داشته باشند و در تعالی، تقویت و باروری یکدیگر بکوشند.

۳. پیام مشرق (۱۹۲۳)

این کتاب پاسخی به اشعار گوته^۱ است. گوته در سرودن این اشعار از حافظ الهام گرفته است. اقبال دریافته بود که گوته و حافظ سر ناپیدای هستی را دریافته‌اند و پیام حیات پویا را به شیوه‌ای روان و شیوا نشر می‌دهند.

هر دو داناتای ضمیر کائنات هر دو پیغام حیات اندر ملمات
«پیام مشرق» متضمن چهار بخش است: بخش اول به رباعیات اختصاص دارد که «لآل طور» عنوان گرفته و در مجموع مشتمل بر ۱۶۳ رباعی و یا دقیقتر گفته شود ۱۶۳ دوبیتی است که به سبک باباطاهر عربیان، شاعر صوفی مسلک قرن یازدهم میلادی، سروده شده است. به گفته محقق ایرانی، محمدعلی اسلامی ندوشن^۲، دوبیتی‌های اقبال، هایکوهای^۳ ژاپنی را تداعی می‌کند. از جمله این بیت:

تلاش او کنی، جز خود نبینی تلاش خود کنی، جز اونیابی
بخش دوم پیام مشرق، «افکار» عنوان گرفته که مشتمل بر ۵۱ قطعه با قالب شعری متنوع و دلپذیر است.

بخش سوم که «می باقی» نام دارد غزلیات است و سبک و

سیاق شعر حافظ را دارد.

در بخش چهارم که با عنوان نقش فرنگ است؛ اقبال غرب را به خاطر نمادهای امپریالیستی، استعماری و استثمار اقتصادی نفی کرده و به غرب هشدار می دهد که عصر به زیر سلطه گرفتن ملتهای ضعیف پایان یافته، نظام سرمایه داری از پای افتاده و جهان در آستانه عصری دیگر است.

انقلابی که نگنجد به ضمیر افلاک بینم و هیچ ندانم که چه سان می بینم
اقبال در یکی از اشعارش (میخانه فرنگ) شکوه ظاهری و
پوچی باطنی تمدن غرب را نیک نمایانده است. این قطعه یادآور شعر
«انسانی تو خالی» تی. اس. الیوت^۲ است که می سراید:

ما آدمیانی تو خالی و تهی هستیم

ما برانباشته ایم

تکیه بر یکدیگر داده ایم

و دریغا، دریغ، که جمجه هایمان از کاه آکنده است
در انتهای کتاب، چند قطعه شعر دیگر تحت عنوان «خُرد»
افزوده شده که گویای عقاید وی در زمینه های مختلف است.
بخشی از اشعار «پیام مشرق» توسط نیکلسون ترجمه و در
«جورنال اسلامیکا» چاپ آلمان درج شده است.

۴. زبور عجم (۱۹۲۷)

مجموعه ای از غزلیات اقبال است که در ضمن دو مثنوی را نیز
شامل می شود. این دو مثنوی عبارتند از گلشن راز جدید و بندگی نامه. اقبال،
چنان که از این بیت شعر اردوی وی برمی آید، اهمیت خاصی به این
کتاب می دهد:

اگر هودوق توفرت بی ثره زبور عجم فغان نیم شبی بی نوای رازنهین!
این مجموعه مشتمل بر دو بخش است: بخش نخست دارای ۶۶ غزل

است که به سبک کلاسیک مولانا جلال الدین رومی، سعدی و حافظ تصنیف شده و بخش دوم شامل غزلیات و سایر قوالب شعری چون مسمط و ترجیع بند می باشد و در مجموع دارای ۷۵ قطعه است.

در انتهای غزلیات، مثنوی «گلشن راز جدید» جای داده شده است. این مثنوی پاسخی است به مثنوی «گلشن راز» شیخ سعدالدین محمود شبستری^۳. انگیزه تألیف «گلشن راز» شبستری این بود که شخصی به نام امیرالحسینی از مریدان خواجه بهاء الدین زکریای مولتانی، پانزده پرسش در زمینه های مختلف تصوف طرح کرد و برای شیخ محمود شبستری فرستاد. شیخ در هزار بیت در قالب مثنوی پاسخ پرسشها را تقریر کرد. این مثنوی در سال ۱۳۱۱م. تکمیل شد. این پاسخ هزاربیتی یکی از جامعترین و کاملترین تفاسیر در باره اعتقادات صوفیه است.

اقبال در مثنوی «گلشن راز جدید» کوشیده تا به پانزده پرسش امیرالحسینی پاسخ دهد و در یک مورد، دو پرسش را در یک پرسش مدغم داشته و همان الگوی مثنوی اصلی را تتبع کرده است. موضوع اصلی مثنوی، تبیین مفهوم «خود» و نیروهای عظیم بالقوه در آن است.

دیگر مثنوی اقبال که «بندگی نامه» نام دارد، تقاضای برانگیزاننده ای است از مردم شرق تا خود را از قید حقارت، کودنی و بردگی ملتهای غرب برهانند.

۵. جاوید نامه (۱۹۳۲)

می توان «جاوید نامه» را بزرگترین اثر اقبال به شمار آورد. در این کتاب، اقبال به راهنمایی مولانا جلال الدین رومی در عرصات بهشت، سفری خیالی دارد؛ و در این سفر از نقاط مختلف بهشت دیدن می کند. شاعر، خود را در قالب زنده رود می ریزد و در طول سفر با مردان بزرگی چون سید جمال الدین اسدآبادی، سید حلیم پاشا، تیوسلطان آجلاج، غالب، غنی کشمیری، شاعر کلاسیک سنسکریت بهار تر بهارت و برخی

سرآمدان دیگر دیدار دارد؛ و با آنان دیدگاههای مابعدالطبیعه و نیز مسایل سیاسی - اجتماعی عصر خویش، به ویژه مسایل کشورهای اسلامی را به شیوه‌ای تعیین کننده، مطرح می‌سازد. پیش از اقبال نیز نویسندگان دیگری به چنین سفرهای خیالی دست زده و ضمن سفر، مسایل مابعدالطبیعه و معنوی را بیان داشته‌اند؛ از جمله می‌توان از ارداویرافنامه اثر اردایی ویراف یا اورتاگ ویراز، روحانی و رهبر مذهبی دوره امپراتوری ساسانی (۲۷۱-۲۴۱)، رسالة الغفران تألیف ابوالعلا معری^۷، الفتوحات الملک اثر شیخ محی الدین ابن العربی محمد^۸، یاد کرد. در ادبیات غرب مشهورترین اثر در این زمینه کم‌دی الهی دانته^۹ است. این نکته یاد کردنی است که شاعر، سفر خیالی خود در عرصات بهشت را با یک حکیم هندی آغاز می‌کند؛ و آن حکیم از آینده روشن شرق خبر می‌دهد. شاعر همچنین با ارواح خبیث جعفر بنگالی و صادق دکنی، که به سبب خیانت به کشورشان پیوسته تحت شکنجه هستند، دیدار دارد.

جعفر از بنگال و صادق از دکن ننگ آدم، ننگ دین، ننگ وطن^{۱۰}
شاعر، همچنین روح هندیان را آزرده و در تقلا برای نیل به آزادی می‌بیند. در آنجا که پیام تیپو سلطان را می‌گذارد، اشعار زیبایی خطاب به روه کوری^{۱۱} دارد. گفتنی است که در تمام ادبیات اردو و در تمام ادبیات فارسی - هندی، شعری بدین زیبایی و لطافت و سلاست در وصف این رود سروده نشده است.

مثنوی با اقدرز به نسل جوانتر پایان می‌گیرد؛ و از جوانان می‌خواهد که در زدگی صادق، پرتلاش و حق‌جو باشند.

۶. پس چه باید کرد ای اقوام شرق (۱۹۳۶)

این مثنوی در پی سفری سروده شد که اقبال از افغانستان به دعوت نادرشاه پادشاه افغانستان، از بیست و یک اکتبر تا دوم نوامبر به عمل آورد. در این سفر سید سلیمان ندوی و سراس مسعود، اقبال را همراهی

می کردند. بخش اول این مثنوی مسافر نام گرفته و شرح دیدار اقبال از کابل، غزنه، قندهار، و تشریف به حرم سنایی، شاعر و صوفی بزرگ ایرانی و دیدار از مقابر بابر و محمود غزنوی است.

بخش دوم کتاب که همان پس چا باید کرد... است، متضمن همان نکات و مفاهیمی است که اقبال همه عمر خود را وقف تبیین و اشاعه آنها ساخته بود؛ یعنی، آزادی و قیام علیه بردگی و رهایی شرق از استثمار اقتصادی، سیاسی و فرهنگی و روی آوردن به اسلام.

در این کتاب، اقبال به صراحت آزرده گی روحی خویش را از ناهمگونی جامعه هند بیان داشته است. هردو مثنوی «مسافر» و «پس چه باید کرد» به مسایل سیاسی عنایت دارد و گردآمدن این دو مثنوی در یک مجلد به همین اعتبار بوده است.

۷. ارمغان حجاز (۱۹۳۸)

این آخرین مجموعه شعر اقبال است که پس از مرگ وی انتشار یافت. مجموعه مشتمل بر اشعار اردو و فارسی است؛ لکن سه چهارم اشعار، فارسی می باشد. در روزهای آخر، اقبال عزم زیارت مکه را داشت و گفته می شود خود را برای این سفر آماده کرده بود؛ سفری که همه عمر آرزوی آن را داشت تا به این وادی مقدس که از محتوا خالی شده، تشریف جوید، اما صدافسوس که بختش یار نبود و مرغ روحش به افق ابدیت پرکشید؛ و به همین روی، این مجموعه «ارمغان حجاز» عنوان گرفته است. کتاب مشتمل بر اشعاری است که در آخرین روزهای عمر سروده است و از اندوه او سخن می گوید. بیشتر اشعار به صورت رباعی یا دوبیتی است که نظیر آن را در «زبور عجم» سروده بود.

رباعی زیر از اندوه بی پایان اقبال خبر می دهد که چرا مردم همعصرش پیامش را نشنیدند و به گوش جان نیاویختند:

چورخت خویش بر بستم از این خاک همه گفستند باما شنابود
ولیکن کس ندانست این مسافر چه گفت و با که گفت و از کجا بود^{۱۲}

یادداشتها:

۵. محمد رفیق افضل، گفتار اقبال، ۱۹۶۱، صفحات ۲۵۱-۲۵۰.
۱. J.W.Cothe، یوهان ولفگانگ گوته (۱۷۴۹-۱۸۳۲) شاعر، نمایشنامه‌نویس، داستان‌نویس و فیلسوف آلمانی.
۵. دیدن دگر آموز و شنیدن دگر آموز.
۲. سبک‌ن در شعر ژاپنی است که در قرن هفدهم توسط «باشو» شاعر نامدار ژاپنی بنیاد نهاده شد. این شعر به گونه‌هایی است و مصرع‌های آن سه، پنج و هفت هجا می‌باشد.
۲. T.S.Ellot: توماس استیونز الیوت، شاعر و منتقد انگلیسی، زاده آمریکا (۱۸۹۵-۱۸۸۸ م.).
۴. اگر ذوقی در شاعری داری، ز بور عجم را بخوان، ناله کی بی‌نعر ماند!
۵. شیخ سعدالدین محمود شبستری عارف معروف شبستر (متوفی به سال ۷۲۰ ه. ق.) در عهد اولجایتو ابوسعید می‌زیست و در آن زمان در عداد عرفا و فضلا قرار گرفت. وی شاعر نبود و تنها دیوان شعری که از او به جای مانده همان مثنوی «گلشن راز» است؛ ولی رسایی راجع به مباحث عرفانی تألیف کرده است. این عبارت مشهور «دل هر ذره را که بشکافی آفتابیش اندرون‌بینی» از او است. از تصنیفات او «حق‌الیقین» و «شاهدنامه» است.
۶. تیبوسلطان یا تیبوصاحب (۱۷۹۹-۱۷۵۱) سلطان مایسور. مایسور در جنوب غربی هند واقع است.
۷. ابوالعلا معری: احمدبن عبداللہ بن سلیمان متولد معره (۴۴۹-۳۶۳ ه. ق.) شاعر و لغوی معروف عرب است. وی نحو و لغت را در معره از پدر آموخت و در حلب با استفاده از محضر محمدبن عبداللہ سعد نحوی، آموزشهای خود را تکمیل کرد. وی در سال ۳۶۷ ه. ق. به سبب آبله نابینا شد. از آثار او شرح اشعار متنبی به نام کتاب لامع غریزی، اختصار دیوان ابی‌نعمان و شرح آن با عنوان «ذکری حبیب»، شرح دیوان بختری با عنوان «غیث‌الولید»، شرح دیوان متنبی با عنوان «معجزاحمد» و «رساله الغفران» را باید نام برد.
۸. ابن‌العربی: محی‌الدین ابوبکر محمدبن علی حاتمی طایی مالکی اندلسی از بزرگان متصوفه اسلام (متولد مرسیه ۵۶۰، متوفی به سال ۶۳۸ ه. در شبلیه) قایل به وحدت وجود بود. از پیروان طریقه ظاهریه و تابع اصولی بود که ابن‌حزم عارف معاصرش وضع کرده بود. از آثار مهم وی «فتوحات‌الملکیه»، «فصوص‌الحکم» و «تاج‌الرسال» می‌باشد.
۹. A.D'ante: آلیگیری دانته بزرگترین و مشهورترین شاعر ایتالیا (متولد فلورانس ۱۲۶۵، متوفی به سال ۱۳۲۱ م.). است. از آثار او «کمدی الهی»، «ضمیافت آهنگها» و «سلطنت» (به زبان لاتین) است.
۱۰. این بیت مربوط به قسمتی از شعری است که مولانا جلال‌الدین بلخی، اقبال را به فلک زحل راهنمایی می‌کند و در آن جا، اقبال ارواح رذیله‌ای را که به ملک و ملت هند غداری کرده‌اند می‌بیند.

عالمی مظهر و دود و دسپهر صبح او مانند شام از بخل مهر
منزل ارواح بی‌یوم السنهور دوزخ از احراقشان آمد نفور

اندرون او دو طاغوت کهن روح قومی گشته از بهر دوتن
 جعفر از بنگال و صادق از دکن ننگ آدم، ننگ دین، ننگ وطن
 ۱۱. Cauvery همان واژه فارسی کویری است و آن رودی است که از غرب هند سرچشمه می گیرد و در
 شرق به خلیج بنگال می ریزد.
 ۱۲. از اقبال. اشعار و متون دیگری به فارسی به جای مانده است از جمله: «ضرب کلیم»، «احیای فکر
 دینی در اسلام»، «بال جبریل»، «علم اقتصاد»، «توسعه حکمت در ایران» و «تاریخ هند».

نقد شعر اقبال:

—محتوای اندیشه اقبال

—سبک شعر اقبال

محتوای اندیشه اقبال

جوهره شعر اقبال، محتوای فکری او است؛ و همین اندیشه او است که نقش اساسی در ادبیات فارسی - هندی دارد. در یکی از اشعارش بیتی به اردو دارد که می‌گوید، جهان نوزاد اندیشه‌های توست، نه برخاسته از پیشرفتهای مادی.

جهان تازه کی افکار تازه می‌هی نمود که سنگ و خشت سی هوقی نهین جهان پیدا
اقبال، این سخن نغز مورخ معاصر را بازگویی کند که می‌گوید:
«قضاوت تاریخ چنین است که عقاید کهنه هرگز ملتی را که آن عقاید را پشت سر گذارده است به تحرک و جنبش نمی‌آورد.»

شعر اقبال آکنده از مضامین و اندیشه‌های نوست. شعرش عظیم است* و الهام گرفته از اندیشه.

مفهوم خود در شعر اقبال

مفهومی را که اقبال از خود یا ذات یا نفس اراده می‌کند، در حقیقت سنگ بنای اندیشه اوست.

در مثنوی «اسرار خودی» یادآور می‌شود که فلسفه «خود» مبتنی بر دو نکته است: ۱- آن خودی که در حقیقت مرکزی هستی و کاینات

است. ۲- آن خودی که «من هستم» و حقیقتِ مرکزی در ساختمان انسان است، یعنی، آن خودی که قایل به شعور ذات خود؛ یعنی، «من» می‌شود. در تشریح این عقیده می‌گوید: «ذات نفس بشری می‌تواند با اتخاذ برخی جنبه‌های حیات، جاودان شود و از این طریق با منبع غایی حیات مرتبط گردد. اقبال همچنین متذکر می‌گردد که کلمه «خودی» را با اکراه و تسامح انتخاب کرده است، چرا که این واژه مشکل می‌تواند بار مفهومی مورد نظر را بردوش کشد. او می‌گوید: «از کلمه خود، حتی اگر نفس با مرگ رو یا روی شود، مفاهیم اتکای به نفس، احترام به نفس، اطمینان به نفس، تحفیظ نفس و حتی دعوی نفس در آنجا که ضرورت حیات و قدرت پیوستن به حقیقت و عدالت و وظیفه و نظایر آن اقتضا می‌کند، اراده می‌شود.»

در «اسرار خودی» توضیح می‌دهد که چگونه «خودی» مبنای اصلی روند تکامل است:

چون حیات عالم از زور خودی است	پس به قدر استواری زندگی است
قطره چون حرف خودی از بر کند	هستی بیمایه را گهر کند
سنگ شوای همچو گل، نازک بدن	تاشوی بنیاد دیوار چمن
سبزه چون تاب زهید از خویش یافت	همت او مسینه گلشن شکافت
چون زمین بر هستی خود محکم است	ماه پابند طواف پی هم است
هستی مهر از زمین محکمتر است	پس زمین مسحور چشم خاور است
چون خودی آرد به هم نیروی زیست	می‌گشاید قلزمی از جوی زیست

اقبال تأکید دارد که آدمی قبل از کوشش جهت شناخت خدا، می‌بایست نخست خود را بشناسد.

غلام همت آن خود پرستم که بانور خودی، بیند خدا را
بدین گونه، خدا را از پرتو نور نفس و ذات خود می‌بیند.

اقبال به استناد حدیث مشهور «خودشناسی خداشناسی است»^۱.

می گوید: «برای شناخت خدا باید خود را شناخت.»

در بیت دیگری می گوید که ممکن است زمانی فرارسد که
بتوان وجود ذات باری تعالی را منکر شد، اما نباید نفس و ذات خود را
انکار کرد.

شاخ نهال سدره ای، خار و خس چمن مشو منکرا و اگر شدی، منکر خویشتن مشو
به اعتقاد اقبال، زیستن ملتزم خلّاقیت و به وجود آوردن است؛ و
همین تخلیق است که نیازهای نفس یا فردیت هرانسان را اغنا می کند.
در «جاویدنامه» از کلام خداوند می گوید:

زنده ای! مشتاق شو، خلّاق شو همچوما گیرنده آفاق شو
اقبال نگرشی پویا به هستی دارد و زیستن را در پویایی و تلاش
می بیند. در سخنرانی^۱ می گوید: «به نظر من در عرصه قرآن هیچ
عقیده ای بیگانه تر از این نیست که جهان را پدیده ای حادث تلقی کنیم و
آن را ساخته طرحی از پیش فرض شده بپنداریم... و تصور کنیم که
جهان محصولی کامل شده است؛ که مدتها پیش، خالقش آن را به اتمام
رسانده و به حال خود وانهاد و حال در فضا چون توده ای بی جان
رهاگشته و زمان را در آن راهی نیست و در نتیجه هیچ است. در حقیقت،
جهان در مسیر تکامل و پویایی در حرکت است و رشد آن را پایانی
نیست. شاید در اعماق هستی آن، رو یای تولد دیگری نهفته است.»

انسان در روند بی انقطاع تخلیق، شریک خداوند است.
بی مناسبت نیست که در اینجا شعری از شلی^۲ نقل شود:

جهانها بر جهانها درهم می غلتد

از تولد به نیستی

چون حباب بر سطح رودبار

می شکند، می میمرد و در مسیر آب محو می شود.

اقبال حتی با تعنت با خداوند سخن می گوید که چرّا انسانی

فرهیخته تر خلق نمی کند:

نقش دگرمرزده، آدم پخته تربیار لعبت خاک ساختن می نسزد خدایی را
عامل دیگر برای تعالی نفس یا خود، به زندگی هدف بخشیدن
است، به نوعی که همه کوشش و کشش آدمی در جهت حصول به هدف
و آرزو باشد.

زندگانی رابقا از مدعاست	کار وانش را در از مدعاست
زندگی در جستجو پوشیده است	اصل او در آرزو پوشیده است
آرزو را در دل خود زنده دار	تا نگر دد مشت خاک تو مزار
آرزو صید مقاصد را کمند	دفتر افعال را شیرازه بند
طاقت پرواز بخشد خاک را	خضر باشد موسی ادراک را
زندگی سرمایه دار از آرزوست	عقل از زاییدگان بطن اوست

(به نقل از اسرار خودی)

اقبال بر این باور است که در حقیقت، رقت انگیزترین شرایط برای
انسان، بی آرزویی است. تحقق آرزو آن قدر اهمیت ندارد که تلاش
مستمر برای حصول به آرزو.

همان گونه که یک فرد بدون اثبات نفس نمی تواند به اهداف
متعالی دست یابد، یک ملت یا یک جامعه نیز بدون کوشش جهت تعالی
بخشیدن به افراد تشکیل دهنده آن، قادر به بهره گیری و بالفعل ساختن
نیروه های عظیم بالقوه ای که در آن متمکن است، نمی گردد. در «رموز
بی خودی» می خوانیم: «یک ملت، تنها در صورتی طریق رشد و ترقی
طی می کند که هدفی در پیش روی داشته، در طلب حصول به آن هدف
باشد.»

مرگ فرد از خشکی رود حیات مرگ قوم از ترک مقصود حیات
نظر اقبال در مورد پویایی زندگی

مفهومی را که اقبال از «خودی» یا نفس اراده می کند، مبتنی بر

دیدگاه او از زندگی است که بر عمل بنیاد گرفته است. او کریشنا،^۳ خدای هندوان را که تعالیمش بر پوش و کوشش استوار است و در گیتا مردم را به عمل تشویق می کند، می ستاید. اقبال در مقدمه «اسرار خودی» می نویسد: «نام کریشنا همواره با حرمت و ستایش بسیار یاد می شود، چرا که این بزرگمرد به شیوه ای دلپذیر آیینهای فلسفی کشور و ملت خود را مورد انتقاد قرار داده، به ثبوت رسانده است که نفی عمل به معنای نفی کلی نیست، زیرا عمل و تحرک لازمه طبیعت است و زندگی را قوام می بخشد. هدف از ترک و نفی عمل، جدا کردن کوشش و پوش از نتیجه آن است.»

در نظر اقبال، زندگی جریان پیوسته تحول است؛ سفری به بی انتها، حصولی بی پایان به کمال، و برای مرد عمل، راه یافتن به عرصات بی انتها و بی مقیاس است.

دمادم نقششهایی تازه ریزد به یک صورت قرار زندگی نیست

* * *

چه کنم که فطرت من به مقام در نسازد	دل ناصبور دارم چو حباب لاله زاری
چون نظر قرار گیرد به نگار خوب رویی	تپد آن زمان دل من پی خوبتر نگاری
ز شرر ستاره جویم، ز ستاره آفتابی	سر منزلی ندارم که بمیرم از قراری
طلبم نهایت آن که نهایی ندارد	به نگاه ناشکیبی، به دل امیدواری

در چهار چوب این تفکر است که اقبال هممیهنان، همدینان و اقوام

شرقی را به زندگی پرتلاش و حتی به نبرد می خواند.

میارا بزم درساحل که آنجا نوای زندگانی نرم خیز است
به دریا غلت و با موجش در آویز حیات جاودان اندر ستیز است
اقبال گام را فراتر نیز می گذارد و می گوید:

«زمانه با تو نسازد، تو با زمانه ستیز.»

این سخن مغایر با حکمت دیرینه است که در این کلام تجلی

می کند که:

«زمانه باتو نسازد، تو بازمانه بساز.»

ضعف و کناره گیری مغایر با دیدگاههای او از زندگی است. پیام او این است: زندگی در خطر کردن و تن به خطر دادن است. در «پیام مشرق» شعری دارد که مطلع آن چنین است:

اگر خواهی حیات، اندر خطری
و نیز می افزاید:

سراین فرمان حق دانی که چیست زیستن اندر خطرها، زندگی است
و ایضاً:

گرفتم این که شراب خودی بسی تلخ است به درد خویش نگر، زهر مابه درمان کش
اقبال را باور بر این است که نفس با پیمودن طرق دشوار به کمال
می رسد و پخته می گردد.

از بیدیه پخته می گردد خودی تا خدا را پرده وا گردد خودی
اقبال روش امام حسین (ع) را مورد ستایش قرار می دهد و می گوید:

ریگ عراق منتظر کشت حجاز تشنه کام خون حسین بازده کوفه و شام خویش را
اقبال شاعر دل بسته به امیدهاست؛ و به همین روی ستایشگر
نیچه^۵ و ناقد شوپنهاور^۶ است. درباره محاجه ای میان این دو فیلسوف، نیچه
می گوید:

درمان ز درد سازا اگر خسته تن شوی خوگر به خار شو که سراپا چمن شوی
بر مبنای اعتقاد بی تزلزل به کوشش و پویش به عنوان سکوی
عروج در زندگی است که اقبال با عباراتی استوار، سلوک حاکم بر
تصوف را محکوم می کند و قویاً شعر صوفیانه حافظ رادر «اسرار خودی»
مورد انتقاد قرار می دهد. این موضع گیری واکنش شدید مسلمانان
روشنفکر را علیه او برانگیخت، به نوعی که مجبور شد در چاپ دوم
«اسرار خودی» انتقاداتی را که به حافظ وارد آورده بود، حذف کند.^۷

اقبال همچنین، تفکر نوافلاطونیان را که توسط یکی از شاگردان افلاطون به نام فلوطین^۷ شایع گردید و به مرور زمان مبنای عقیدتی صوفیان شد، مورد نقد قرار می‌دهد. در حقیقت آنچه را که اقبال در تصوف محکوم می‌کند، انتشار عقیده انکار نفس، نفی هستی و ترک دنیا است. در توجیه نظر خود می‌گوید: «وقتی انکار نفس را محکوم می‌کنم، منظورم نفی خودی در مبانی معنوی آن نیست چرا که نفی نفس در عرصه معنویات، منبع نیرو جهت تقویت «خودی» یا نفس است. در محکوم کردن نفس و یا انکار نفس منظورم آن دسته از رفتارهاست که منتهی به خاموش شدن شعله من به عنوان یک نیروی متافیزیکی می‌شود، چرا که خاموش شدن این شعله به معنای از خود جدا شدن و ناتوان شدن برای حصول به خصوصیات جاودانه فردی است، آن گونه که من می‌فهم کمال مطلوب تصوف اسلامی، خاموش شدن شعله «من» یا فنای نفس نیست. فنا در تصوف اسلامی به معنای زوال نیست، بلکه تسلیم شدن نفس در حد کمال در برابر ذات الهی است. کمال مطلوب تصوف اسلامی، مرحله‌ای فراتر از فنا؛ یعنی، بقا است که از نظر من والاترین مرحله آن، همان اثبات نفس است.»

به اعتقاد اقبال، این نفس انسانی نیست که در ذات الهی مستحیل می‌شود، بلکه بالعکس، ذات انسانی، صفات الهی را به خود می‌خواند و می‌کوشد تا خود را شبیه صفات متصف به خداوند سازد.

در نظر اقبال، تصوف واقعی در فقر است که به معنای ترک ارادی و اختیاری همه مواهب مادی است، نه فرورفتن و غرق شدن در مذلت و درماندگی. فقیر راستین یا قلندر واقعی حتی رنج بار خرقه خویش را نیز تحمل نمی‌کند.

خرقه بار است بر دوش فقیر چون صبا از بوی گل سامان بگیر
در فلسفه اقبال، زندگی آمیزه‌ای از خودی، عشق و فقر است.

مفهوم عشق

عشق در شعر فارسی، به ویژه در اشعار عرفانی، جایگاهی سنتی دارد. جلال‌الدین رومی، به طیف مفهوم عشق در اشعار عرفانی ایران گسترشی تازه بخشید؛ و هم‌اوست که تأثیری بزرگ بر اقبال به جای نهاد.^۸ «عشق» همچون «خود» در مرکز فلسفه اقبال جای دارد. مفهوم عشق از نظر اقبال همان‌گونه که در اشعار عارفانه مشاهده می‌شود، مفهومی کاملاً متفاوت از مفهوم سنتی عشق در ادبیات فارسی — هندی دارد. در نظر او واژه عشق متضمن مفهوم تخلیق، تمایل به تعالی و کوششی بی‌انقطاع برای حصول به کمال است. «عشق به حیات معنا و قوام می‌بخشد، عالیت‌ترین مدارج عشق، خلق ارزشها و آرمانها و کوشش برای تحقق بخشیدن به آن آرمانهاست.» اقبال عشق را چنین می‌ستاید:

عشق آیین حیات عالم است امتزاج سالمات عالم است
عشق انگیزه اصلی، انگیزه تخلیق و تکامل است. عشق فاتح هر پدیده‌ای است. به نظر اقبال «خود» با توسل به عشق به کمال می‌رسد:

نقطه نوری که نام اوخودی است زیر خاک ما شرار زندگی است
از محبت می‌شود پاینده‌تر زنده‌تر، سوزنده‌تر، تابنده‌تر
در شعر اقبال دل‌نگرانی و گذار روحی هشدار دهنده‌ای است که خود آن را «سوز» می‌خواند:

دوام ماز سوز ناتمام است چوماهی جز تپش بر ماحرام است
مجنون ساحل که در آغوش ساحل تپد یک دم و مرگ مادوام است
غم، توان تازه‌ای به زندگی می‌بخشد. اقبال توصیف زیبایی از غم در عشق دارد:

یک غم است آن غم که آدم را خورد آن غم دیگر که هر غم را خورد
تضاد میان «عشق و منطق» و «اندیشه و اشراق» موضوع مورد توجه صوفیان است و این تضاد در دیدگاه اقبال نسبت به عشق، جایگاه والایی دارد. برای مثال، اقبال در قطعه شعری در «پیام مشرق» تحت عنوان

«محاوره علم و عشق» توضیح می دهد که عشق و علم دو معیار اساسی حیات هستند؛ و نیز در «جاویدنامه» می گوید:

علم تا از عشق برخوردار نیست جز تماشاخانه افکار نیست
مولانا جلال الدین بلخی بر جنبه منفی عقل تأکید دارد و معتقد است که اگر دانش و معارف بشری برای رشد مادی به کار گرفته شود، موجب زیان است؛ اما اگر برای تعالی نیروهای درونی کسب شود، موجب برکت است:

علم را برتن زنی ماری بود علم را بردل زنی یاری بود
اقبال متأثر از جلال الدین بلخی، با تضاد دایمی میان علم و عشق و عقل و اشراق بدین گونه برخورد می کند:

علم ترسان از جلال کاینات عشق غرق اندر جمال کاینات
ایضاً:

بگذرا ز عقل، درآو یز به موج یم عشق که در آن جوی تنک مایه، گهریدانیست
(پیام مشرق)

در نظر اقبال، غم انگیزترین و رقت بارترین وجه تمدن امروزی، زبونانه تسلیم شدن در قبال خردگرایی علیه عشق است. و رشد مادی غرب و بیگانگی از معنویت را نفی می کند.

ذاتش حاضر، حجاب اکبر است بت پرست و بت فروش و بت گراست
پابه زندان مظاهر بسته ای از حد و حسن بیرون بسته ای
این نکته قابل ذکر است که در شعر اقبال مفهوم سنتی عشق که در اشعار غنایی فارسی - هندی وجود دارد تزکیه شده و در سطحی متعالیتر قرار گرفته است.

مقام والای آدمی

اقبال در شعر خویش به مقام والای آدمی بهایی خاص می دهد. اگر اشعار مولانا جلال الدین را از شعر فارسی استثنا کنیم، در عرصه

گسترده ادب فارسی هیچ شاعری به اندازه اقبال به مقام آدمی بها نداده است.^۱

آثار اقبال آکنده از اشعار و مضامینی است که روح مقاوم آدمی را در غلبه بر جهان و نیز توانایی انسان را بدان جهت که می‌کوشد تا خلیفه الله شود مورد ستایش قرار داده است. در نظر اقبال آدمی والاترین مقام را داراست و در مرکز هستی جای دارد. او از پیروزی درخشان انسان بر ماده سخن می‌گوید. در شعری شورانگیز و برانگیزاننده با عنوان میلاد آدم در باب تولد آدم سرودی این چنین دلنشین دارد:

نمره زد عشق که خونین جگری پیدا شد	حسن لرزید که صاحب نظری پیدا شد
فطرت آشفست که از خاک جهان مجبور	خودگری، خودشکنی، خودنگری پیدا شد
خبری رفت ز گردون به شستان ازل	حذر ای پر دگیان، پرده‌ری پیدا شد
آرزو بیخبر از خویش به آغوش حیات	چشم واکرد و جهان دگری پیدا شد

در شعری بی‌بدیل، توانایی انسان را در تخلیق نشان می‌دهد؛ توانایی که مبتنی بر احساس زیبایی آفرینی و استعداد بشر در مناسب گردانیدن زندگی برای زیستن است.

توشب آفریدی چراغ آفریدم	سفال آفریدی ایباغ آفریدم
بیابان و کهسار و راغ آفریدی	خیابان و گلزار و باغ آفریدم
من آنم که از سنگ آیینم سازم	من آنم که از زهرنوشینه سازم

اقبال از این نیز فراتر می‌رود و می‌گوید، انسان توانایی آن را دارد که فرشتگان و حتی خداوند را نیز به بند بکشاند؛ و در این ادعا راین اندیشه او مولانا جلال الدین است که می‌سراید:

به زیر کنگره کبریایش مرد اتند فرشته صید و پیمبر شکار و یزدان گیر
و اقبال به پیروی از مولانا می‌گوید:

دردشت جنون من، جبریل و بون صیدی	یزدان به کمند آوای همت مردانه
---------------------------------	-------------------------------

برخی از اشعارش، بازتابی است از سینه پرگدازش برای زیرورو کردن فلک و افکندن طرحی نودر عالم، با آرزوی که عمر خیام در این رباعی در سینه می‌پروراند و فیتز جرالد به انگلیسی برگردانده است:^۱

گر فلکم دست‌یدی چون یزدان برداشتمی من این فلک راز میان

وزن و فلکی دگر چنان ساختمی کازاده به کام دل رسیدی آسان
اقبال طی سخنرانی می گوید:

«به انسان قوه تخیلی اعطا شده که در طلب دنیایی بهتر و
افکندن طرحی نو در فلک است؛ طرحی که فلک می توانسته داشته
باشد. در جهت حصول به این هدف «خودی» راهبر اوست که پیوسته و
بی انقطاع می کوشد فردیتی بی همانند و کامل از خود بسازد تا از همه
امکانات طبیعت بهره مند شود. این بهره گیری را می توان عمل و حرکت
خواند.»

در عرصه ادب فارسی — هندی هیچ شاعری به اندازه اقبال به
عظمت والای آدمی بها نداده است.

اختیار و جبر در شعر اقبال

در شعر اقبال مضمون جبر و اختیار از اعتباری فوق العاده برخوردار
است. این مضمون در شعر فارسی نیز پیوسته مورد توجه بوده است. در
حقیقت به مدت چندین قرن، مشرق زمینها معتقد به فلسفه تسلیم شدن به
قضا و قدر و تقدیر از پیش تعیین شده، بوده اند. هندوان سرنوشت آدمی را
بازتاب اعمال او در حیات پیشین خود می دانند؛ حال آنکه مسیحیان و
مسلمانان سرنوشت خود را منبعث از اراده خداوند می دانند. در شعر
فارسی با همین تلقی با سرنوشت برخورد شده است. حافظ، شاعر نامدار
ایران، از قدری مسلکان بود؛ و شیخ محمود شبستری مصنف «گلشن راز»
براین عقیده بود که آن که به تقدیر معتقد نباشد، کافر است. اقبال مسئله
جبر و اختیار را در پرتو آیات قرآن مورد بررسی قرار می دهد و استنتاج
می کند که قرآن، انسان را تاحد زیادی در قبال رفتارش مسئول
می شناسد.

در اشعار اقبال تأکید بر این است که انسان در تعیین سرنوشت
خویش، بدان طریق که خود می خواهد، کاملاً مختار است و برای آنکه

همه تواناییها و استعدادهای خود را بشناسد و از قوه به فعل درآورد، می‌بایست خود را بسازد، سخت بکوشد و هدفی مشخص در پیش روی داشته باشد. اقبال طی سخنرانی می‌گوید:

«خیر، ناشی از جبر نیست، بلکه آزادانه تسلیم شدن به کمال اخلاقی است. خیر، منبعث از همکاری و مشارکت ارادی نفسهای آزاد است. از موجودی که همه اعمالش از پیش مشخص و مقدرشده، خیر سر نمی‌زند. بنابراین، شرط لازم برای خیر و احسان، داشتن اختیار است.»

او معتقد به آزادی اراده بود. این تفکر، مابین با تفکر سنتی شاعران بزرگ متصوف است که مبلّغ قدری مسلکی و تسلیم و رضا در برابر تقدیر بودند. در نظر اقبال، همین شیوه تفکر است که سرزندگی و پرتلاشی ملل شرق را اندک اندک به زبول و پژمردگی کشانده و در آنان رخوت و بی‌حرکی دمیده و منتج به اسارت و بردگی آنان توسط غریبها شده است. به اعتقاد اقبال، نه تنها فرد که ملتها نیز در تعیین سرنوشت خود می‌توانند نقش داشته باشند:

خدا آن ملت‌سوی را سروری دارد که تقدیرش به دست خویش بنوشت
در حالی که مشرق زمینها بی‌چون و چرا به تقدیر اعتقاد دارند،
ملت‌های غرب به اراده آزاد معتقدند. خرد اقتضا می‌کند که طریق میانی
انتخاب شود.^{۱۱} اقبال در یکی از رباعیات خود، اشاره به دیداری دارد که
با کشیش کاتولیک کهنسالی در رم داشته است؛ و با کلامی اثرگذار
از این دیدار سخن می‌گوید:

به روماً گفت بامن راهب پیر که دارم نکته‌ای از من فراگیر
کنده رقوم پیدامرگ خود را تو را تقدیر و ما را کشت تدبیر
انکار غرب

دیگر نکته برجسته در شعراقبال، از سوزدل محکوم کردن تمدن و شیوه تفکر غربی است. او از مشتاقان آزادسازی شرق از استثمار

اقتصادی و ترفندهای سیاسی غرب است؛ و معتقد است که تنها راه تن- زدن و رها شدن از یوغ بردگی غرب، قدم نهادن در مسیر خویش‌شناسی، خویش‌نرمی و خویش‌تن‌تصمیمی است. اقبال با کلامی روشن و بی‌اغلاق، تمایل فزاینده نسل جدید را به تقلید میمون‌وار از سلوک غربیان نکوهش می‌کند و می‌گوید: «آدمی یوغ بردگی را زمانی برگردن می‌نهد که شیوه تفکر دیگران را برگزیند.» اگر چه خود در انگلستان و آلمان فلسفه غربی را فرا گرفت، مع‌هذا پایبند این تعلق بود که ملل شرق نباید فرهنگ، آیینها و تاریخ دیرینه خود را رها سازند؛ و در عین حال می‌بایست خود را به پیشرفته‌ترین تکنیکهای علمی و فنی ساخته و پرداخته غرب مجهز کنند. او طرفدار و مروج این تفکر بود که در عین فراگیری حکمت و فلسفه غرب و مطالعه علوم آن بخش از جهان، می‌بایست ارزشهای دیرینه و فرهنگ و آیین سنتی خود را حفظ کرد. در «جاویدنامه» این تفکر را نیکوبیان می‌دارد:

شرق را از خود بـرد تقلید غرب	باید این اقوام را تنقید غرب
قوت مغرب نه از چنگ و رباب	نی ز رقص دختران بی حجاب
نی ز بهر ساحران لاله دوست	نی زریان ساق و نی از قطع موس
محکمی اورانه از لادینی است	نی فروغش از خط لاتینی است
قوت افرنگ از علم و فن است	از همین آتش چراغش روشن است

مفهوم انسان کامل

نقش منحصر به فرد اقبال در شعر فارسی و فراتر از آن در شعر مشرق، به سبب مفهومی است که از انسان کامل دارد. اقبال انسان کامل را با نامهای مختلف از گونه «مرد حق»، «قلندر»، «فقیر»، «مرد مؤمن» و نظایر آن می‌خواند. از دیدگاه او صفت مشخصه چنین انسانی در زرفای ایمان مذهبیش شجاعت و استواریش، پویایی و عملش، در حرمتی که برای خویش‌تن خویش قایل است و در غنا و بی‌نیازش نهفته است.

انسان برتر اقبال و یا ابرمرد و زیرمرد او همه این صفات و ارزشها را از خداوند کسب می کند؛ و اصول و سلوک حیات و معیارهای خیر و شر را در پرتو ایمان خلل ناپذیرش به خداوند باز می شناسد. او در اصل مرد عمل است و به سخن اقبال «مستی کردار» و «مستی اندیشه» دارد.

تراش از تیشه خود جان خویش به راه دیگران رفتن عذاب است
اگر از دست تو کار نادر آید گناهی هم اگر باشد، ثواب است
اقبال انگیخته عشق، صفا و دوستی است. عبدالکریم جیلی،^{۱۲}

متفکر بزرگ اسلامی، در کتاب الانسان الکامل خود، تئوری پیدایش و رشد انسان کامل را توضیح داده است. همچنین، شیخ محی الدین ابن العربی دردو اثر مشهورش به نامهای فصوص الحکم و التدبیرات الهیه به توصیف انسان کامل پرداخته است. بعدها، مولانا جلال الدین بلخی تصور خود را در باره انسان کامل بدین گونه تبیین می کند:

زین هم رهان سست عناصر دلم گرفت شیر خدا ورستم دستانم آرزوست
اقبال خصوصیات انسان برتر یا انسان کامل را چنین جمع بندی می کند:
پیش باطل تیغ و پیش حق سپر امرو نهی او عیار خیر و شر
عفو و عدل و بذل و احسانش عظیم هم به قهران در مزاج او کریم
برخی گفته اند که تصور اقبال از انسان کامل یا انسان برتر، ملهم

از ابرمرد نیچه است؛ اما این قول صحیح نیست. اقبال معیارهای انسان کامل خود را از «قرآن کریم» برگرفته است، قرآن می فرماید، انسان می بایست خلیفه الله و جانشین خداوند بر روی زمین شود. اقبال در نامه مورخ ۲۴ ژانویه ۱۹۲۱ به دکتر نیکلسون، یادآور می شود: «آنان که انسان کاملی را که در تصور خویش دارم در قالب تنگ ابرمرد نیچه می ریزند، به درستی نظر مرا در باره انسان کامل در نیافته اند. انسان کامل من بر مبنای اعتقادات صوفیان، بیست سال پیش؛ یعنی، مدتها قبل از

آنکه کلامی از نیچه شنیده باشم، در اندیشه‌ام شکل گرفت.» و در جای دیگر می‌نویسد: «در نظر نیچه، ابرمرد مفهومی صددردصد مادی دارد... ابرمرد نیچه موجودی یکپارچه ماده‌گراست، نیچه نمی‌تواند واژه «روح» را مگر در مفهوم تجلیات متافیزیکی حیات به کار گیرد... به علاوه، ابرمرد محصولی بیولوژیکی است، انسان کامل اسلامی، محصول نیروهای اخلاقی و معنوی است».

یادداشتها:

۵ به نقل از نیچه

۱. من عرف نفسه فقد عرف ربه.

۵۵ سخنرانی در باب بازسازی تفکر مذهبی در اسلام.

۲ P.B.Shelley پرسی بیش شلی، شاعر انگلیسی (۱۸۲۲-۱۷۹۲ م.)

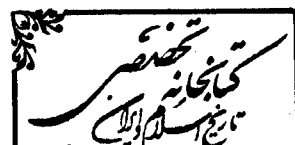
۳. کریشنا، خدای هندوان که هشتمین صورت از صور ویشنواست. این خدا در صورتهای مختلف تجلی می کند، گاه در چهره کودک خداوند با قدرتهای جادویی که با فلوت خود سینه های مادران را پرشیر می کند، گاه در چهره سلطانی خوش سیما و کامیاب و گاه چون خداوندی که با گیتا مشورت می کند و جوهره هندو یسم را برای او تفسیر می کند.

۴. F.W.Nietzsche فردریک ویلهلم نیچه (۱۹۰۰-۱۸۴۴ م.) فیلسوف شاعر مسلک آلمانی است. وی در دانشگاه لایپزیگ تحصیل کرد و همان جا با فلسفه شوپنهاور آشنا شد و به مخالفت با فلسفه شوپنهاور پرداخت. او اصول اخلاقی دنیای قدیم را با آوردن اندیشه «ابرمرد» محکوم ساخت. ابرمرد نیچه، زاده اراده انبسان و بالاتر از همه ارزشها و خوب و بدهاست. اساس فلسفه نیچه در کتاب «چنین گفت زرتشت» آمده است. از دیگر آثار او «پیدایش تراژدی» (۱۸۷۲) و «فراسوی نیک و بد» (۱۸۸۶) است. نیچه می گوید: «زندگی اصلاً عبارت است از نیروی تصدیق کردن خود و خود نمودگی با دعوی نفس، از این روی نیاز به یک نوع جدید و قدرتمند انسان (ابرمرد یا انسان برتر) می باشد، انسانی که دلخواسته تمدن است.»

۵. A.Schopenhawer: آرتور شوپنهاور در سال ۱۷۸۸ در داننتریک به دنیا آمد. خمیرمایه فلسفه شوپنهاور این است که جهان، اراده و تصور است، اراده همه جا هست و همه چیز را هدایت می کند. اراده به زیستن، اصل و اساس زندگی است.

۶. برخلاف نظر نویسنده محترم، اقبال تحت فشار روشنفکران مسلمان، دیدگاه خود را در قبال حافظ تغییر نداد، بلکه همان طور که در مقدمه چاپ دوم اسرار خودی نوشته است، شناخت واقعی از آرای حافظ موجب شد که دیدگاهش نسبت به این شاعر بزرگ تغییر کند. هر چند که نقش روشن اندیشان مسلمان را در تفسیر دقیقتر مفاهیم شعر حافظ، نمی توان نادیده گرفت.

۷. Platinos: فلوپتین فیلسوف مکتب نوافلاطونیان (تولد ۲۷۰، وفات ۲۰۴ ق.م.) در خانواده ای رومی متولد شد و در مصر اقامت گزید. سالک و مرتاض بود. زندگی دنیوی را به چیزی نمی گرفت. هیچگاه از کسان و خویشان و متعلقات دنیوی گفتگویی نمی کرد. از گفتن روز و ماه ولادت خویش که می خواستند عید بگیرند خودداری می کرد. وقتی تقاضا کردند اجازه دهد از او تصویری نقش کنند، گفت: «تن اصلی چه شرافت دارد که بدلی هم برای آن بطلبیم؟ بدن برای روح به منزله گور و زندان است.» یکی از بزرگان رم، تحت تأثیر افکار وی مقام و ثروت خویش را رها کرد و به درویشی روی آورد. فلوپتین تحت فشار مریدانش فلسفه خود را در پنجاه و چهار رساله به تحریر در آورد و فرفور یوس



صاحب رساله «ایساغوجی» که از مریدان فلوطین بود، آن را درشش مجلد، هریک مشتمل بر نه رساله مرتب کرد که «رسالات نه گانه» نام دارد.

۸. اقبال در این معنا نیز، همان طور که نویسنده این سطور می نویسد، متأثر از مولانا است که می گوید:

بسوعلی اندر غبار فاقه گم دست رومی پرده محمل گرفت
مولانا معتقد است با عشق که مبداء شهود و اشراق است، مستقیماً به ادراک اشیاء نایل می شویم و کار عقل تجزیه این ادراک است. عقل، ادراک وجدانی را تکه تکه می کند و می توانیم قسمتهای علم را تجزیه و مطالعه کنیم.

آتش عشق است کاندرنی فتاد جوشش عشق است کاندرنی فتاد
هر که را جامه ز عشقی چاک شد اوز حرص و جمله عیبی پاک شد
ای دوائی نخوت ناموس ما ای تو افلاطون و جالینوس ما
جسم خاک از عشق بر افلاک شد کوه در رقص آمد و چالاک شد
و در حکایت کنیزک و پادشاه می گوید:

علت عاشق زعلت ها جداست عشق اسطرلاب اسرار خداست
عاشقی گرزین سرو گرزان سراسر عاقبت ما را بدان سر رهبر است
عقل در شرحش چون خرد در گل بخت شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت
۹. نویسنده محترم در این مورد خاص طریق مبالغه طی کرده است. در ایران شعرای بسیاری مقام آدمی را تا پایگاه الهی کشانده اند. در این خصوص، از شعرایی چون سنایی، عطار، عراقی، جامی، شیخ اشراق، حافظ و سعدی می توان نام برد. سعدی - رحمه می فرماید:

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند توبیین که تا چه حد است مکان آدمیت
۱۰. نویسنده محترم در پراکنش نوشته اند که اصل رباعی خیام را خوانده اند، نه قوی و نه زیباست. ظاهراً نویسنده با ظرایف شعر فارسی چندان آشنایی نداشته و شعر خیام را نمی شناخته و حلاوت رباعیات را دریافته اند.

۱۱. امام جعفر صادق (ع) می فرماید: لاجبر ولا تفویض بل امر بین الامرین.

۱۲. جیلی: عبدالکریم بن ابراهیم، صوفی و عارف از اکابر صوفیه بود و تألیفات وی عبارتند از: «الانسان الکامل فی معرفة الا و اخر والا و ایل»، «الکمالات الهیه فی الصفات المحمدیه»، «الکشف والرقیم فی شرح بسم الله الرحمن الرحیم». جیلی در سال ۸۰۵ ه. ق. در سی و هشت سالگی درگذشت.

سبک شعر اقبال

دیدگاه اقبال نسبت به هنر

اقبال میان زندگی و هنر تعارضی نمی بیند. او معتقد بود که هنر شکوهمند به هدفی شکوهمند تعلق دارد؛ و چنین هنری به زندگی مفهوم می بخشد و به انسان ایمان، اطمینان، اشتیاق، روحیه پویا و تحرک عطا می کند. گاه این توهم پیش می آید که اقبال نسبت به هنر شاعری بی تفاوت بوده است. در حقیقت او از اینکه خود را شاعر بخواند، ابا داشت. در نامه مورخ ۲۷ دسامبر ۱۹۱۳ خطاب به خواجه حسن نظامی می نویسد: «نیک آگاهید که من خود را شاعر نمی دانم و هرگز تا کنون به شعر به عنوان یک هنر نگاه نکرده ام.» در نامه دیگری به تاریخ اکتبر ۱۹۱۹ خطاب به سید سلیمان ندوی می نویسد: «هدف من از سرودن شعر، هرگز ادبیات برای ادبیات نبوده است، چرا که فرصت آن را ندارم تا خود را وقف لطافتها و ظرافتهای هنری سازم. هدف من تنها پدید آوردن انقلابی در اندیشه هاست... چه بسا آیندگان مرا شاعر ندانند، زیرا که هنر مستلزم از خود خالی شدن و در هنر حل گشتن است و در شرایط کنونی در خود چنین توانایی و از خود گذشتگی سراغ نمی کنم.» در یکی

از اشعارش، با مهارتی ستودنی این مفهوم را بیان می‌دارد:
نسبینی خیر از آن مرد فرو دست که بر من تهمت شعرو سخن بست
ایضاً:

نغمه کجاومن کجا، ساز سخن بهانه است سوی قطار می کشم ناقه بی زمام را
به رغم آنکه اقبال خود را شاعر نمی‌داند و هنر شاعری را در
فراسوی خود می‌بیند، مع‌هذا این حقیقت به جای خود باقی است که
اقبال شاعری هنرمند و هنرمندی تمام عیار است؛ و در پس این خفض
جناح، طبعی لطیف و ذوقی وقاد نشسته است. در یکی از نامه‌هایش به
مولانا گرامی؛ که کمتر مورد توجه منتقدین قرار گرفته است، می‌نویسد:
«بسیاری از مردم نمی‌دانند که برای سرودن یک بیت شعر بی نقص و قابل
فهم چه جانی می‌بایست گذارده شود.» اگر چه اقبال به شعر به عنوان
محملی برای انتقال اندیشه‌های خود می‌نگریست، با این حال، این شیوه
بیان، الگویی زیبا برای شاعران گردید؛ چرا که در وصف شعر او باید
گفت، روان و آکنده از پیام و توصیفات دلنشین است. اقبال پیام خود را
در کلماتی کوتاه و موثر منتقل می‌کند. در نظر اقبال، تخلیق همان ترکیب
است.^۱ در یکی از نامه‌هایش می‌گوید: «تأثیر الهام بخش یا سازنده
شعر، صرفاً ناشی از اندیشه‌ای که شعر منتقل می‌کند نیست، بلکه
همچنین در زبان، انتخاب الفاظ و شیوه بیان نیز می‌باشد.»

در یکی از اشعارش می‌گوید که تنها پیامبران و شاعران
می‌توانند سرنوشت یک ملت را تغییر دهند. با این اعتبار او را می‌توان
شاعر و پیامبر دانست.

ضمیر امتان را پاک سازد کلیمی یا حکیم نی نوازی
ایضاً:

شاعراندر سینه ملت چو دل ملت بی شاعری انبار گل
اقبال در «اندیشه‌های پراکنده» خود می‌نویسد:

«ملت‌ها در قلب شاعران متولد می‌شوند و زندگی و مرگ آنان در دست سیاستمداران است.» به نظر او شاعر بزرگ، نقش پیامبری را به عهده دارد:

شعر را مقصودا گر آدم‌گری است شاعری هم وارث پیغمبری است
شاید متأثر از همین تفکرات است که مولانا غلام قادر گرامی یکی از شعرای فارسی سرای هند در باره اقبال می‌گوید:
در دیده معنی نگران حضرت اقبال پیغمبری کرد و پیمبر نتوان گفت
مرحوم پرفسور عالم خواندمیری می‌گوید: «اقبال نه تنها در جهان اسلام که در سراسر مشرق زمین، اولین فیلسوفی است که حیات و زمان را اموری جدی انگاشت و مبنای شعر خود قرار داد.*»
سبک اقبال

شاید در اینجا بی‌مناسبت نباشد که کلیاتی در باب سه سبک مهم شعر فارسی؛ یعنی، سبک‌های خراسانی، عراقی و هندی مطالبی گفته شود.

سبک خراسانی در قرن سوم هجری (نهم میلادی) در منطقه‌ای که خراسان خوانده می‌شد و بخارا، سمرقند، بلخ، مرو، هرات و قسمتهای دیگری را شامل می‌شد پای گرفت؛ و به مدت سه قرن، بسیاری از شاعران این ادوار به آن سبک تأسی جسته و شعر می‌سرودند. نخستین شاعران هندی فارسی سرای از جمله: مسعود سعد سلمان و ابوالفرج رونی اشعار خود را به سبک خراسانی می‌سرودند. وجوه مشخصه این سبک، سادگی ابتدایی، خودجوشی و بی‌تکلفی، همسازی با طبیعت، اختصار کلام و شدت هیجانات است. تشبیهات و استعارات نیز ساده و عموماً منبعث از پدیده‌های پیرامون شاعر است.

در قرن ششم هجری قمری یا پیرامون این قرن، تجربیات تازه‌ای در ترکیب شعر پدید آمد و کوششهایی صورت گرفت تا با به کارگیری

ابداعات و مصنوعات و عبارات نامتعارف، شعر آرایشی تازه به خود گیرد. این سبک شعر از اصفهان برخاست و خاقانی^۲ و نظامی^۳ از آغازگران آن بودند. از آنجا که اصفهان در منطقه ای به نام عراق عجم جای داشت، این سبک به عنوان سبک عراقی شناخته شد و با ظهور لسان الغیب، حافظ شیرازی، شاعر بزرگ قرن هفتم به اوج شکوفایی خود رسید. وجوه مشخصه این سبک، غنا، باریک بینی و بداعت مضامین است. اشعار با ساخت تازه و کلمات بدیع، شکلی نوبه خود گرفته، تشبیهات و استعارات همه نو و نامتعارف برای زمان خویش است. این سبک به مدت سه قرن در میان شاعران متداول بود تا آنکه در قرن نهم هجری سبکی نو توسط فغانی شیرازی^۴ بنیاد نهاده شد. این سبک اساساً توسط شاعران هندی دوره مغول تقویت و گسترش یافت. وجوه مشخصه اصلی این سبک، بهره گیری افراطی از تخیل و استفاده از تشبیهات و استعارات تازه و پایبندی به مضامین و نکته های جاذب است و در مجموع شعری متکلف به بلاغت می باشد. از بزرگان این سبک می توان عرفی، نظیری، ظهوری، طالب آملی، ابوطالب کلیم و صائب تبریزی را نام برد. سبک هندی به همان میزان که در ایران پای گرفت، در هند نیز اعتبار یافت.

در قرن نوزدهم میلادی، شعرای ایران، به ویژه شعرای اصفهان نهضت سازمان یافته ای^۵ را علیه سبک هندی پدید آوردند و خواستار بازگشت به سبک کلاسیک شدند. از برجسته ترین شاعران این دوره، قائانی^۶ است که به سبک ساده و مستقیم شاعران کلاسیک رجعت کرد. در این مقطع زمانی، ایران متأثر از تمدن غرب بود و زبان فارسی از این تأثیر دور نماند. نثر فارسی از ترجمه آثار برجسته اروپایی تأثیر پذیرفت، لکن شعر فارسی، مثل نوشته های منشور، خیلی زود متأثر از ادبیات اروپایی نشد؛ و شعرا همان روش سنتی و سبکهای دیرینه خود؛ یعنی، سبک خراسانی و عراقی را دنبال کردند.

این نکته قابل ذکر است که در دو یست سال اخیر، مناسبات میان ایران و هند به شدت محدود شد و مهاجرت شعرا و نویسندگان ایرانی به هند به کلی متوقف گردید. در نتیجه، مناسبات فرهنگی و ادبی میان دو کشور قطع شد؛ و شعرای پارسی گوی هند، سبک و شیوه بیان شعرای عصر صفوی را دنبال کردند و به تقلید از فیضی، عرفی، صائب و کلیم شعر سرودند؛ حال آنکه شاعران ایرانی، کاملاً از سبک عصر صفوی و سبک هندی بریدند.

اقبال از مواضع فاصله گیرنده شعرای ایرانی از سبک هندی آگاه بود. اهمیت نقش اقبال در اینجا است که به جای دنباله روی از شاعران پارسی گوی متقدم و دنبال کردن سبک هندی، سبک شاعران ایرانی معاصر را برگزید و به سبک کلاسیک، به ویژه رومی و حافظ روی آورد. و در یک کلام آنکه اقبال به جای استمرار بخشیدن به شعر سنتی هند، به شعر سنتی شیراز توجه کرد.

دل از حریم حجاز و نوازشیراز است^۷

ایضاً:

عطا کن شور رومی، سوز خسرو عطا کن صدق و اخلاص سنایی
گهی شعر عراقی را بخوانم گهی جامی زند آتش به جانم

در حالی که پاجای پای شاعران کلاسیک و به ویژه مولانا جلال الدین بلخی و حافظ می گذاشت، مع هذا سبکی بدیع آفرید که ساده، آسان، مؤثر و لطیف است:

حسن انداز بیان از من مجو خوانسار و اصفهان از من مجو
به نظر ادیب و محقق ایرانی، دکتر حسین خطیبی استاد ادبیات دانشگاه تهران، سبک اقبال سبکی کاملاً اصیل است و منبعث از سه سبک سنتی نیست؛ و بهتر است آن را تنها، سبک اقبال بخوانیم. دکتر

خطیبی می گوید:

«اگر خواسته باشیم سبک اشعار علامه محمد اقبال لاهوری را در چند کلمه خلاصه کنیم، باید بگوییم این شاعر سبکی مخصوص به خود داشت که شاید مناسب باشد آن را به نام خود شاعر، یعنی، سبک اقبال بخوانیم.»

دکتر خطیبی در ادامه بحث در باره اقبال می گوید: «مرحوم اقبال با آنکه زبان فارسی را تنها به صورت کلاسیک خوانده و در طول عمر پر برکت خویش فرصت آنکه با اهل این زبان حشرونشر داشته باشد، نیافته بود، بر اثر ممارست و تتبع، چنان در زبان فارسی مهارت یافت که توانست دقیق‌ترین افکار عرفانی و مشکل‌ترین معانی فلسفی و علمی و اخلاقی را در قالب فصیح‌ترین کلمات و کامل‌ترین ترکیبات زبان فارسی استوار سازد و در کمال استادی از مضامین سخن و دشواریهای کلام بیرون آورد.»

«اسرار خودی» و «رموز بی خودی»، دواثر نخست اقبال به سبک کلاسیک شعرای صوفی ایران سروده شده است. این دواثر در عین آنکه به شیوه شعرای متقدم می باشد، دارای جذبه‌هایی است که از اصالت اندیشه، لطافت طبع، زیبایی تخیل و سادگی زبان اقبال خبر می دهد. پرفسور نیکلسون در برخی از بندهای «اسرار خودی» نشانه‌هایی از همنوایی با شلی باز می یابد.

خویشتن آزمایی

این نکته قابل توجه است که اگرچه شعر اردو با هستی اقبال عجین بود، مع هذا او کوشید تا خود را در عرصه شعر فارسی بیازماید. برخی از اشعارش در «زبور عجم» متضمن بدایع لطیفی است که از این خویشتن آزمایی سخن می گوید. یکی از نمونه‌های دلپذیر شعر اقبال که در عین زیبایی از لطافت برخوردار است، شعری است با عنوان «یا چنان

کن یا چنین»:

یا چنان کن یا چنین

یا برهن را بفرما نو خداوندی تراش

یا خود اندر سینه زناریان خلوت گزین

یا چنان کن یا چنین

نمونه دیگری از شعر اقبال که برای آزمودن خویش سروده است، شعری است که طی آن، مردم شرق را به قیام علیه استثمار غرب بر می انگیزد. این شعر آکنده از انگیزش، شوق و قوت است:

ای غنچه خوابیده چون رگس نگران خیز

کاشانه ما رفت به تاراج غمان خیز

از ناله مرغ چمن از بانگ اذان خیز

از گرمی هنگامه آتش نفسان خیز

از خواب گران، خواب گران، خواب گران خیز

از خواب گران خیز

اقبال در نمونه دیگری از شعر آزمونی خود که سخت برانگیزاننده است، با مذمت سرمایه داران، مالکان بزرگ، سلاطین، نجیب زادگان و زایل کنندگان ارزشهای اخلاقی و معنوی، انقلاب را فریاد می کند:

خواجه از خون رگ مزدور سازد لعل ناب

از جفای دهخدایان، کشت دهقانان خراب

انقلاب!

انقلاب! ای انقلاب!

اقبال همچنین خود را در قافیه و وزن شعر و انتخاب الفاظ و ساخت کلمات آزموده و در این آزمون موفق بوده است.

شعر اقبال در قوالب سنتی

اقبال در بهره گیری از قوالب شعر سنتی، نشان داد که در این

عرصه به کمال و بلوغ رسیده است. مثنوی یکی از قالبهای متداول شعر فارسی است. شعرای ایران به این موضوع عنایت داشته اند که مثنوی یکی از قوالب مطلوب برای رساندن مضامین متافیزیکی، عرفانی و اخلاقی است. اقبال در «اسرار خودی»، «رموز بی خودی»، «جاویدنامه»، «پس چه باید کرد» و «مسافر» از قالب مثنوی بهره گرفته و در کلیه این آثار به مولانا جلال الدین تأسی جسته و تنها در مثنوی «گلشن راز» از این مرجع تقلید فاصله گرفته است.

غزل

غزل یکی از متداولترین قالبهای شعر فارسی است. مع هذا اقبال باب تازه‌ای در غزلسرایی گشود؛ و به رغم وفاداری به خصوصیات غزل کلاسیک، با دمیدن آراء و عقاید تازه و افزودن به شعله هیجانات آن، به غزل رنگ و بویی دیگر بخشید. او اولین شاعر پارسی گوشت که حوزه نفوذ غزل را گسترش داد؛ به نوعی که در عین حفظ هویت تغزلی و غنایی، ناظر بر مسایل اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، اخلاقی و فلسفی نیز می باشد.

آنچه که غزل اقبال را از دیگر غزلیات جدا می کند، میدان دید، حوزه نفوذ، بُرد و تنوع موضوعات می باشد. این خصوصیات موجب شد که غزل اقبال متمایز از غزلیات سنتی فارسی شود. غزل اقبال به سبب غنا، لطافت، هیجان انگیزی، ظرافت در گزینش واژه‌ها، روانی، شیرینی، آهنگین بودن و جذابیت، شاخص می باشد. حتی مفهومی را که از عشق اراده کند، همان گونه که پیش از این گفته شد، متفاوت از عشق سنتی در دیگر غزلیات است.

فاخته کهن صفیر، ناله من شنید و گفت	کس نسرود در چمن، نغمه یار این چنین
* * *	* * *
عمر هادر کعبه و بتخانه می نالد حیات	تاز بزم عشق یک دانای راز آید برون
* * *	* * *

من بنده آزادم، عشق است امام من عشق است امام من، عقل است غلام من

* * *

فرقی ننهد عاشق در کعبه و بتخانه این جلوت جانانه، آن خلوت جانانه

* * *

تا تو بیدار شوی ناله کشیدم ورنه عشق کاری است که با آه و فغان نیز کنند

* * *

سخن به نمادین گفتن، جوهره غزل است. مولانا جلال الدین
بلخی در بیت زیر به این نکته اشارت دارد:

خوشترا آن باشد که سردلبران گفته آید در حدیث دیگران
اشعار و غزلیات اقبال نیز نمونه کاملی است از سخن نمادین؛
چنانچه در این بیت می خوانید:

ز شعر دلکش اقبال می توان دریافت که درس فلسفه می داد و عاشقی ورزید
نماد مورد علاقه اقبال بازیا شاهین^۸ است که از قدرت نشان
دارد. دیگر نمادی که مکرر در شعر او دیده می شود لاله^۹ است که نشانه اندوه
دل و روح می باشد. در یکی از اشعارش در «پیام مشرق» فلسفه
لاک^{۱۰}، کانت^{۱۱} و برگسون^{۱۲} را در یک بیت که لاله دارد، جمع بندی کرده
است. کرم شب تاب، دیگر نمادی است که مکرر در شعر اقبال به کار
گرفته شده و مظهر هیجانات فروزان آدمی است. با تکیه بر ذوق خلاق و
نوآوری هایی که در نهادش بود، پدیده های مختلف طبیعت را به صورت
تمثیلی در شعر خود به کار گرفته است؛ پدیده هایی چون ستارگان،
نسیم، جویبار، امواج و نظایر آن که همه نشان از دید پویای او نسبت به
زندگی دارد.

اقبال در مجموع ۱۶۷ غزل به فارسی سروده که این علاوه بر ۳۱
غزلی است که متضمن همه خصوصیات نظم است. غزل های اقبال در
سروده های مختلفش به شرح زیر است:

زبور عجم: ۱۱۹ غزل

پیام مشرق:	۴۵	غزل
جاویدنامه:	۲	غزل
گلشن رازجدید:	۱	غزل
		غزل ۱۶۷

بی مناسبت نیست که در اینجا نمونه هایی از مطلعهای غزلیات درخشان اقبال آورده شود:

چند به روی خود کشی پرده صبح و شام را	چهره گشا، تمام کن جلوه ناتمام را
* * *	
بیا که بلبل شوریده نغمه پرداز است	عروس لاله سراپا کرشمه و ناز است
* * *	
صورت نپرستم من، بتخانه شکستم من	آن سیل سبک سیرم، هر بند گسستم من
* * *	
دل و دیده ای که دارم همه لذت نظاره	چه گنه اگر تراشم صنمی ز سنگ خاره
* * *	
فرصت کشمکش مده این دل بقرار را	یک دوشکن زیاده کن گیسوی تابدار را
* * *	

رباعی

اقبال در عرصه رباعی نیز گام زده است. در مجموعه «پیام مشرق» فصلی را با عنوان «لاله طور» به رباعیات تخصیص داده است. رباعیات این مجموعه دقیقاً در قالب تعاریفی که از چهار پاره شده نمی گنجد، اما نزدیک به دو بیتی های باباطاهر است. و نیز در مجموعه ای که پس از مرگ وی با عنوان «ارمغان حجاز» انتشار یافت، رباعیات لطیف و نابی دیده می شود. وجه مشخصه رباعیات اقبال، تبیین بیشترین مفاهیم با کمترین الفاظ است. گفته می شود رباعی از جمله قوالب شعری است که سرودن آن

در مقایسه با سایر قالبها و فرمهای شعر بسیار دشوار می باشد و بسیاری از شاعران از ورود به عرصه آن بازمانده اند. اقبال در سرودن رباعی مهارت و چیره دستی فوق العاده ای از خود نشان داده و از این قالب شعری برای بیان عمیقترین آلدیشه ها بهره جسته است.

دکتر عبدالشکور احسان می گوید که در سراسر تاریخ رباعی سرایی، هیچ شاعری نتوانسته است به اندازه اقبال، طیف عظیمی از مفاهیم و موضوعات را با این قالب شعری بیان دارد.

دوبیتی

اقبال لطافت و ظرافت تازه ای به قالب سنتی و شناخته شده دوبیتی بخشید. این قالب در شعر امروز فارسی جایگاه برجسته ای دارد. در مجموعه «پیام مشرق» اشعار بسیاری در این قالب تصنیف شده است. دوبیتی زیر، مقاومت نام دارد:

شنیدم کوکبی با کوکبی گفت که در بحریم و پیدا ساحلی نیست
سفر اندر سرشت ما نهادند ولی این کاروان را منزلی نیست

قطعه

قطعه قالب قدیمی شعر فارسی است؛ و اقبال در این قالب آن چنان شیوا شعر سروده که تقلید از او ناممکن است. قطعه هایی که سروده، نمونه هایی از شیوایی و ایجاز است. در یکی از قطعات خود با عنوان «زندگی و عمل» فلسفه خود را از زندگی جمع بندی کرده است:

ساحل افتاده گفت گر چه بسی زیستم هیچ نه معلوم شده که من چیستم
موج ز خود رفته ای نیز خرامید و گفت هستم اگر می روم، گر نروم نیستم
اقبال مقید به یکی دو قالب شعری نماند و با توجه به معانی که قصد انتقال آنها را داشت از قوالب مناسب بهره گرفت و با احیای برخی قالبهای شعر سنتی، هوای تازه ای در شعر پارسی دماند. اقبال اشعار زیبایی در قوالب مستزاد، مسمط، مخمس، مثلث و ترجیع بند دارد. او

همچنین برای تبیین آرا و افکار خود از تمثیل، افسانه و مثل به شیوه‌ای دلپذیر بهره‌جسته و نیز شیوه‌های سنتی سیاسی چون مناظره و مکالمه را به کار گرفته است.

اقبال از «تضمین» بی بهره نمانده و اشعار و کلمات بسیاری از شاعران و نویسندگان بنام یا گمنام فارسی را تضمین کرده و غزل بسیاری با معاییر غزلسرایان بزرگ ایرانی سروده است. کوتاه سخن آنکه، اقبال نشان داد که طبعی وقاد و ذوقی نقاد در کلیه قالب شعر فارسی دارد.

تشبیهات و استعارات

زیبایی و لطافت خیال را در تشبیهات شگفت‌انگیز و استعارات بی‌بدیل شعر اقبال می‌توان باز یافت. تشبیهات و استعاراتی که اقبال در قالب مختلف شعری خود به کار گرفته از نظر اصالت، زیبایی، تازگی و شیوایی بی‌مانند است.

تبحر اقبال در سرودن شعر ناب، مؤید آن است که گنجینه عظیمی از واژه‌های فارسی را در سینه داشته است. نیاز اقبال به این گنجینه پر دُر و گهر نه از آن باب بود که در فن شاعری بدعتی بگزارد و تازه‌ای بی‌آورد؛ بلکه برای بیان آراء و اندیشه‌های خود ناگزیر از آن بوده است. در این زمینه، نامه‌ای به تاریخ ۲۳ مارس ۱۹۲۶ به سید سلیمان ندوی نوشته است که خلاصه‌ای از آن را در زیر می‌خوانید:

«برخی از آرای من محصول نظریات فلسفی عصر حاضر است. متون فلسفی ایران باستان در اختیار من نیست تا با تکیه بر آنها به بیان آرایم پردازم. کلمات و واژگانی که می‌شناسم آن قدر نیست که به حد کفایت بتواند گویای برخی مفاهیم باشد؛ به همین روی گاه ناچار می‌شوم به واژه‌سازی دست بیازم. تردیدی نیست که این ترکیبات جدید برای آنان که زبان فارسی، زبان مادریشان است نامأنوس و غریب

می نماید.»

شعر اقبال، آکنده از این ترکیبات بدیع و در عین حال دلنشین است.

اقبال و طبیعت

اساساً شعر فارسی آینه احساسات درونی انسان است. شاعر ایرانی، زندانی خویش است؛ و به ندرت از روزن زندانی که خود را در آن محبوس داشته است سر بیرون می کند و به توصیف زیباییهای طبیعت می پردازد. اقبال را تا حد زیادی می توان شاعر برون گرا نامید. او در توصیف طبیعت، متأثر از وردورث^{۱۳} است که شاعر طبیعت خوانده می شود.

زیباییهای طبیعت یکی از مضامین عمده اشعار فوق العاده دلکش اقبال است. یکی از اشعارش به نام «فصل بهار» به خاطر آهنگ موزون و انتخاب الفاظ و طراوت روح، بی بدیل است:

خیز که در کوه و دشت

خیمه زد ابر بهار

مست ترنم هزار

طوطی و دراج و سار

هر طرف جو بیار

کشت و گل و لاله زار

چشم تماشا بیار

خیز که در کوه و دشت، خیمه زد ابر بهار

این شعر یادآور اشاره ای است که در «اندیشه های پراکنده» دارد:

«خدایا تو را سپاس می گویم که مرا در جهانی آفریدی که بر سرخ گلهایش شبنم نشسته است و آفتاب و غروبش، شعله های سرخ فام

دارد و جنگلهای انبوهش، غمهای کهنه را در خواب بی انتهای خود تسلا می دهد.»

در یک چنین مواقعی، اقبال بیشتر به یک نقاش می ماند تا به یک شاعر. گزافه نیست که گفته شود برخی از اشعار «جاویدنامه» تابلوهای نقاشی زنده است. در پاره ای از بندهای شعرش، توصیفات زیبا و دلنشینی است که زیباییهای کشمیر را توصیفی رنگارنگ می کند.

آهنگ شعر اقبال

دیگر وجه مشخصه شعر اقبال، آهنگ شعر اوست که با افکار و احساساتی که قصد انتقال آنها را دارد، همخوانی می کند. او گوش حساسی در موسیقی داشت. در سالهای جوانی به کنسرتهای موسیقی علاقه نشان می داد. از صدایی خوش و دلنشین برخوردار بود. در سالهای نوجوانی ترانه های اردو را با نوایی گوشنواز می خواند که تأثیری عمیق بر شنوندگان خود می گذارد. غزلیات وی آهنگی خاص خود دارند. شیوایی و لطافتی که در شعراوست، تنها برخاسته از موضوعات و مضامین شعر نیست، بلکه از لطافت طبع و وزن و آهنگی که در شعرش وجود دارد نیز می باشد. حتی مضامین خشک و کسالت آور چون فقر و نفس را در اشعار و غزلیات خود با آن چنان آهنگی بیان می کند که پرجذبه می نماید. در شعراقبال، مضمون و آهنگ آن چنان با هم همناوست که آمیزه ای بی همانند را پدید می آورد.

ژرفای اندیشه و شدت احساسات با آهنگ الفاظ درهم آمیخته و به شعر او تأثیر جادویی و زیبایی شگفت انگیزی بخشیده است. برخی از اشعارش به خاطر آهنگ دلنشینی که دارد بی همانند است. از این نوع شعرهای موزون و آهنگین فراوان دارد، اما در اینجا تنها نمونه ای آورده می شود. این شعر دارای وزنی زیبا و دلنشین است و آهنگ آن «هدی» خوانده می شود که یکپارچه شور و نشاط است.

ناقه سیار من
آهوی تاتار من
درهم و دینار من
اندک و بسیار من
دولت بیدار من
تیز ترک گام زن، منزل ما دور نیست

یادداشتها:

۱. به نظر اقبال، شاعر یا هنرمند بر نوامیس فطرت به وسیله قوه تخلیق و بیان خود می افزاید و از این راه پیشرفت انسان را تأمین می کند و از موادی که فطرت برای ما فراهم آورده است، پدیده های تازه ای به وجود می آورد.

• اقبال فیلسوف و شاعر پاکستان، ویرایش ح. مالک، (انتشارات دانشگاه کلمبیا، آمریکا)

۲. افضل الدین خاقانی شروانی (۵۸۲-۵۲۰ یا متوفی به سال ۵۹۵ ه. ق.) در دربارشروان شاه- می سرود. در علوم عقلی و نقلی تبحر داشت و این دانشها بر اشعارش بی تأثیر نبوده است. علاوه بر کلیات، مثنوی «تحفة العراقین» و چند قطعه نثر از او به جای مانده است.

۳. نظامی گنجوی: حکیم ابومحمد الیاس بن یوسف بن زکی بن موید نظامی در قرن ششم هجری در گنجه متولد شد. مهمترین اثر او را پنج گنج یا خمسه نظامی دانسته اند و دیگری دیوان اوست که مشتمل بر قصاید، غزلیات، قطعات و رباعیات می باشد. وفاتش اگرچه بین سنین ۵۶۷ تا ۵۹۶ نوشته شده ولی چنان که خود در اسکندرنامه می گوید:

به تاریخ پانصد و نود و هفت سال که خواننده را زو نگیرد ملال
وفات او مسلماً بعد از سال ۵۹۷ هجری قمری واقع شده است.

۴. فغانی شیرازی، شاعر ایرانی، در اوایل قرن دهم هجری (۹۲۵) در شیراز متولد شد. علاوه بر شیراز مدتی در تبریز در خدمت سلطان یعقوب آق قویونلو بود و اواخر عمر را در خراسان به گوشه نشینی و عزلت گذراند. فغانی با ذوق و زبان ساده و مضمون جویی و نازکی اندیشه خودسبکی نودر غزل پدید آورد که بعدها سبک هندی نام گرفت و در قرون یازده و دوازده هجری طرفداران بسیار یافت.

۵. این نهضت سازمان یافته، در اواخر قرن دوازدهم در اصفهان و شیراز پای گرفت و هدفش بازگشت به سبک خراسانی و عراقی بود و جمعی از شعرا مانند مشتاق، هاتف اصفهانی، لطفعلی خان آذر بیگدلی که در اصفهان انجمن ادبی داشتند، تصمیم گرفتند سبک هندی را کنار بگذارند و غزل را از مضمونهای باریک و الفاظ پراستعاره بزدايند و از سبک عراقی تبعیت کنند. بعد از این گروه، نویسندگان و شعرای دوره قاجاریه مانند قاتنی، شببانی، قائم مقام، سروش اصفهانی و محمودخان صبا، به ساختن قصیده به سبک شعرای خراسانی پرداختند و سبک خراسانی رازنده کردند؛ از سایر گویندگان پیرو این سبک می توان از شوریده شیرازی، ادیب نیشابوری، ادیب پیشاوری و ملک الشعرای بهار نام برد.

۶. میرزا حبیب شیرازی متخلص به قاتنی در سال ۱۲۲۲ هجری قمری در شیراز متولد شد. در جوانی در خراسان علوم و ادبیات آموخت و شعر سرودن را آغاز کرد و تخلص حبیب را برگزید. سپس شهرتی یافت و نزد شجاع السلطنه که حکومت خراسان را داشت مقامی رفیع یافت و به فرمان او تخلص قاتنی را برگزید و بعدها در دربارهای فتحعلی شاه، محمدشاه و ناصرالدین شاه راه یافت. قاتنی اولین شاعر ایرانی است که زبان فرانسوی می دانست. او در غزل، قصیده، ترجیع بند و مسقط استاد است. علاوه بر دیوان اشعار، تألیف مثنوی به نام «پریشان» دارد که به شیوه گلستان است و بی به سال ۱۲۷۰

درگذشت.

۷. اصل بیت چنین است:

تنم گلی زخیابان جنت کشمیر دل از حریم حجاز و نوا زشیراز است
••• به نقل از خطابه مفصلی که دکتر خطیبی در اول اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۲ در «روز اقبال» قرائت کردند.

۸. عقابان رابه‌ای کم نهد عشق تذروان را به بازان سردهد عشق

• • •

توانی که بازان رنگ گوهرند دل شیر دارند و مَشْتِی پرند

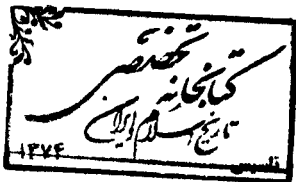
۹. بروید لاله با داغ جگر تاب دل لعل درخشان بی شرار است

۱۰. J. Locke جان لاک (۱۷۰۴-۱۶۳۲ م.) فیلسوف انگلیسی، در آکسفورد به تحصیل فلسفه، علوم طبیعی و پزشکی پرداخت. روش فلسفی او بر تجربه گرایی مبتنی بود و همه احساسات و عواطف را برخاسته از مغز می دانست و ماحصل فلسفه او اینکه ما هیچ گونه تصویری در خود نداریم جز آنهایی که از راه حس و تفکر حاصل شده اند.

۱۱. I. Kant امانوئل کانت (۱۸۰۴-۱۷۲۴ م.) فیلسوف آلمانی که مثل جان لاک تجربه گرایی بود و معتقد بود تنها می توانیم آنچه را که به تجربه درمی آید بشناسیم و شناخت؛ یعنی، شناخت آنچه که با حواس عرضه می شود، نه آنچه که به خودی خود هست.

۱۲. H. Bergson هنری برگسون فیلسوف فرانسوی (۱۹۴۱-۱۸۵۹ م.) تجربه گرایی را از آثار او «ماده و حافظه»، «تکامل خلاق» و «دومنیع اخلاق و دین» است.

۱۳. W. Wordsworth ویلیام وردورث (۱۸۵۰-۱۷۷۰ م.) شاعر انگلیسی و دوستدار انقلاب کبیر فرانسه بود. وی با دختری فرانسوی ازدواج کرد و پس از بازگشت از فرانسه به انگلیس، اولین مجموعه شعر خود را با عنوان «گردش شبانه» و «طرحهای توصیفی» منتشر ساخت (۱۷۹۳). آن گاه «مرزها» و سپس «غزلیات غنایی» را سرود. از دیگر سروده های او «سیاحت» و «پیش پرده» است.



اقبال در ایران

این نکته گفتنی است که در زمانی که اقبال با دقت مسایل کشورهای افغانستان، ترکیه و سرزمینهای عربی را تعقیب می کرد و مفصلاً درباره مسایل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی این کشورها قلم می فرسود، کمتر درباره ایران می نوشت. در آن زمان، ایران یکی از کشورهای عقب مانده و استثمار شده بود که توسط دو قدرت رقیب وقت؛ یعنی، روسیه و بریتانیا استثمار می شد. این در قدرت برای به چنگ آوردن منافعی بیشتر، رقابت بی شرمانه ای داشتند و توطئه های شومی را به مورد اجرا می گذاشتند، و در نتیجه ایران در شرایط نامطلوبی به سر می برد. برجسته ترین شخصیتی که علم مبارزه علیه دو قدرت برافراشت سید جمال الدین اسدآبادی - که گاه افغانی خوانده می شود - بود. او تنها روشنفکر ایرانی است که آرا و افکارش عمیقاً بر اقبال اثر گذاشت. با به قدرت رسیدن رضاشاه در سال ۱۹۲۵ میلادی (۱۳۰۴ ه. ش.) اقبال به آینده ایران امید بست.

متأسفانه رضاشاه خیلی زود، ماهیت خود را نشان داد و مانند آتاتورک دچار وسوسه های جاه طلبانه شد و تصمیم گرفت ایران را به جامعه ای مدرن به شیوه اروپایی آن تبدیل کند. به علاوه، عواطف شوونیستی و میهن پرستانه افراطی را که مبتنی بر غرور نژاد آرایی است - و

گفته می شود ایرانیان از این نژاد هستند: دامن زد. کوششهایی که برای غربی کردن کشور به عمل آورد و نیز دمیدن روحیه تفوق و برتری تژادی، ایرانیان را از سلوک دیرین و اسلامی جدا ساخت و احساس از خودبیگانگی در آنان دمید. این رویدادها عمیقاً اقبال را که امید به آزادی ایران بسته بود، آزرده دل ساخت؛ چرا که مشاهده می کرد تنها شیوه های استثمار و استعمار تغییر یافته و ایران از دامی به دامی دیگر گرفتار آمده است:

بعد مدت چشم خود بر خود گشاد لیکن اندر حلقه دامی نهاد
کشته نازستان شوخ و شنگ خالق تهذیب و تقلید فرنگ
کار آن وارفته ملک و نسب ذکرشاپور است و تحقیق عرب
روزگار او تهی از واردات از قبور کهنه می جوید حیات
اقبال ایمان و عشقی بی پایان به نسل جوان ایران داشت و این شوق و شور را در این غزل که از «زبور عجم» نقل می شود، می توان باز یافت:

چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما ای جوانان عجم جان من و جان شما
پیش نگری او در این باره که احیای اسلام در ایران برگ تازه ای در تاریخ ایران خواهد گشود، با حدوث انقلاب اسلامی و ظهور آیت الله خمینی، جامه حقیقت به تن کرد.

جای دریغ است که اقبال در دوران حیاتش، در ایران شناخته نشد. او در مراسم هزاره تولد فردوسی که در سال ۱۹۳۴ در تهران برگزار گردید، دعوت نداشت. به مناسبت درگذشت اقبال در یکی از هفته نامه های تهران، قطعه شعری از او چاپ شد که این شعر نیز از یکی از روزنامه های کابل استخراج شده بود. حتی بعد از مرگ او، در سال ۱۹۴۳، زمانی که هیئت حسن نیتی به سرپرستی آقای علی اصغر حکمت وزیر فرهنگ وقت و به همراهی دو تن از استادان دانشگاه؛ یعنی، استاد رشید

یاسمی و استاد پورداد از هند دیدار به عمل آوردند، از اقبال سخنی به میان نیامد. حتی استاد پورداد که چند سالی را در بمبئی و شانتی نیکیتان گذرانده بود و می‌بایست شناخت دقیق‌تری از اقبال داشته باشد، طی یک کنفرانس مطبوعاتی گفت: «اقبال یک شاعر محلی بود و در ایران کسی او را نمی‌شناسد.» این اظهارات، انتقادات خصمانه جراید را در آن هنگام برانگیخت. هیئت نمایندگی متوجه اشتباه خود شد و کوشید تا با قراردادن تاج گلی بر مرقد این شاعر بزرگ، اشتباه خود را اصلاح کند. شناسایی دلایل ناشناخته ماندن اقبال در ایران نیازی به تدقیق ندارد. با پژوهش باید بگویم عواطف شو و نیستی که در زبان و ادب فارسی نیز نافذ گشته بود، مانع از آن می‌شد تا توجه کافی نسبت به شاعران هندی پارسی‌گوی مبذول شود. تحت تأثیر این غرور، ایرانیان حتی شاعران ایرانی ساکن هند مثل بیدل و غالب را که پیش از اقبال شعر می‌سرودند، نمی‌شناختند. البته بیدل در افغانستان از شهرت بسیار برخوردار است. در آن زمان، ایرانیان فقط امیر خسرو دهلوی را تنها شاعر بزرگ فارسی‌سرای هندی دانستند. دلیل دیگر این ناآشنایی، نبودن سنت نقد ادبی در ایران است. همان‌گونه که ادوارد براون می‌گوید: «ایرانیان عادت به نقد ادبی ندارند. شاید دلیل آن برخاسته از این حقیقت باشد که انسانها تنها زمانی درباره سلامت خود بحث می‌کنند که سلامتی خود را در خطر می‌بینند؛ و به همین قیاس تنها کسانی به نقد ادبی دقیق تن می‌دهند که دیگر قادر به انشا و آفرینش متون زیبا نباشند و یا هرگز نبوده‌اند.» به علاوه، ظرف دو یست سال اخیر یا کمی پیشتر، زبان فارسی تحولات بسیاری را در زمینه واژگان، عبارات و اصطلاحات پذیرا شد. بخشی از این تحول، برخاسته از جنبش پالایش و تهذیب زبان بوده که طی آن به شیوه‌ای آگاهانه، واژه‌های عربی به اعتبار نفی غلبه فرهنگ عرب، کنار گذاشته شد؛ و بخشی به سبب نفوذ فزاینده ادبیات غربی، به ویژه فرانسوی بوده

است. روشن است که زبان فارسی در مقایسه با گذشته، مثلاً هزار سال پیش و عصر فردوسی، تغییرات کیفی چندی را پذیرا شده است؛ مع هذا این تغییرات در قیاس با برخی زبانهای دیگر، چندان زیاد نیست؛ برای نمونه، زبان انگلیسی امروز از زبان انگلیسی شکسپیر، فاصله غربی گرفته است. در نتیجه می توان گفت زبانی که امروز مردم ایران بدان تکلم می کنند کاملاً متفاوت از زبانی است که در هند آموزش داده می شد. باید این نکته را نیز در نظر داشت که حتی در مناطق مختلف ایران، لهجه ها، عبارات و کلمات متفاوتی به کار گرفته می شود که حتی گاه قابل فهم برای ساکنان سایر مناطق نیست. حتی در عصر سلجوقیان و غزنویان، همان گونه که مجتبی مینوی^۱ می گوید، زبان شعر و نثر مردم قم و هرات متفاوت از زبان مردم اصفهان و توس بوده است. همچنان که پیش از این گفته شد، سبک اقبال، در راستای شعر کلاسیک ایران بالیده شد؛ و کاملاً متفاوت از سبک شعرای معاصر نظیر ملک الشعرای بهار،^۲ اشرف،^۳ عارف،^۴ دهخدا،^۵ ایرج،^۶ سرمد،^۷ نیما^۸ و دیگران بود؛ و طبیعی است که زبان و سبک او در میان مردم ایران چندان مأنوس نباشد. دکتر لطفعلی صورتگر در بیان این مفهوم، مصداقی گویا دارد:

«عبارات و کلماتی که اقبال به کار می گیرد، قسمتی از یک کلیت عظیم و منسجم است که در کنار آن، عبارات و ساختهای تازه کلامی در زبان محاوره جاری شده، رواج یافته است و کسی نسبت به آن عبارات قدیمی احساس بیگانگی ندارد. این معنا را می توان با وضعیت خانواده ای مقایسه کرد که اعضای قدیمی آن بعد از سفری طولانی به دیدن خویشاوندان جوان آمده اند و از روزگاران رفته، حکایتها می کنند و سخنان و قصه هایشان در عین تازگی، نامأنوس نیست.»

در زیر نقطه نظرهای محققان و منتقدان بزرگ ایرانی ادب فارسی را درباره اقبال می خوانید:

داعی الاسلام

اولین نویسنده ایرانی که اقبال را به ایران معرفی کرد، سید محمدعلی داعی الاسلام رئیس بخش ادب فارسی دانشگاه عثمانی حیدرآباد هند بود. وی مقاله‌ای تحت عنوان «اقبال و شعر پارسی» نوشت و این مقاله را به منظور شناساندن اقبال به ایرانیان برای چاپ به تهران فرستاد.

سید محیط طباطبایی

دیگر نویسنده مشهور ایران، سید محیط طباطبایی است که در سال ۱۹۲۶ به صورت تصادفی با آثار اقبال آشنا شد و قویاً تحت تأثیر آثار او قرار گرفت و مقاله‌ای در باره شعر اقبال نوشت.

استاد سعید نفیسی

دیگر اندیشمند برجسته ایران، استاد سعید نفیسی است که بعد از مطالعه «زبور عجم»، در سال ۱۹۳۲ نامه‌هایی به اقبال نوشت. اقبال دو نامه در پاسخ استاد به تاریخهای ۲۶ آگوست و ۴ نوامبر ۱۹۳۲ ارسال داشت. این دو نامه اعتبار تاریخی و ادبی خاصی کسب کرد، زیرا جز این دو نامه هیچ دستخطی به نشر فارسی از اقبال به جای نمانده است. از آن دو نامه چنین بر می‌آید که روشنفکران ایرانی با اشتیاق آرزو می‌کردند که اقبال به ایران سفر کند تا با او دیداری داشته باشند و خود او نیز مشتاق این دیدار بوده است. بعد از آنکه اقبال چهره در نقاب خاک کشید، استاد نفیسی مقاله‌ای مفصل در باره زندگی، فلسفه و شعر او در مجله ارمغان به چاپ رساند. مجدداً، استاد برای بزرگداشت اقبال، شماره آوریل مجله محیط را، که خود صاحب امتیاز آن بود، به اقبال اختصاص داد.^۱

در جریان جنگ جهانی دوم و در روند کوشتهایی که برای تقویت روابط فرهنگی میان هند بریتانیا و ایران به عمل می‌آمد، در

سال ۱۹۴۳ انجمنی به نام انجمن روابط ادبی ایران و هند تأسیس گردید. در یکی از جلسات این انجمن، شاعر بزرگ ایران محمد تقی بهار - ملک الشعرا - شعر مشهور خود را که دو مصراع آن، زباززد خاص و عام شد، قرائت کرد و عصر حاضر را عصر اقبال خواند:

عصر حاضر خاصه اقبال گشت واحدی کز صد هزاران برگذشت^{۱۰}
استاد مجتبی مینوی

در سال ۱۹۴۹، برای اولین بار در ایران کتابی درباره اقبال با عنوان «اقبال لاهوری» به قلم استاد مجتبی مینوی منتشر شد. - مینوی استاد برجسته دانشگاه تهران و نویسنده بزرگ ایرانی است. - مینوی در این کتاب اقبال را بدان گونه که شایسته اوست معرفی کرد و نوشت: «وقتی جنبه های مختلف حیات اقبال را بررسی می کنیم، در می یابیم که در صد سال اخیر، ایران در دامن خویش شخصیت برجسته ای که بتواند در کلیه زمینه هایی که اقبال گام نهاده، با او برابری کند، نپورده است؛ و می توان گفت، که در سایر کشورهای مشرق زمین نیز شرایطی بهتر از ایران نبوده است.»^{۱۱}

اقبال نامه

در سال ۱۹۵۱، مجله ادبی دانش، چاپ تهران، کتابی با عنوان اقبال نامه مشتمل بر مقالات و اشعاری که در سالگرد اقبال در سالهای ۱۹۵۰ و ۱۹۵۱ قرائت شده بود منتشر کرد. در این مجموعه بزرگانی چون صادق سرمند^{۱۲} (که شاعر ملی ایران نامیده می شد) لطفعلی صورتگر و امیری فیروزکوهی^{۱۳} از مقام اقبال تجلیل کردند. در مراسم بزرگداشت مقام اقبال، همچنین مقالاتی توسط محققان بزرگ ایران از جمله: علی اکبر دهخدا و سعید نفیسی قرائت شد.

دکتر لطفعلی صورتگر^{۱۴}

دکتر لطفعلی صورتگر رییس دانشگاه شیراز مقاله ای عالمانه

دارد و اقبال را با حافظ مقایسه کرده است.

علی اکبر دهخدا^{۱۵}

محقق و شاعر نامی ایران، علی اکبر دهخدا، در باره اقبال شعری برانگیزاننده سروده است. یکی از ابیات این شعر چنین است:
در پای ثمین خود درج دری ریزد از پهنه این میدان جولانگه خودسازد
دکتر خواجه عبدالحمید عرفانی^{۱۶}

دکتر خواجه عبدالحمید عرفانی کتابی تحت عنوان رومی عصر نوشت و استاد سعید نفیسی مقدمه‌ای بر این کتاب تحریر کرد که در سال ۱۹۵۳ به چاپ رسید. این دومین کتاب در باره اقبال است که به زبان فارسی منتشر شده است.

سید غلامرضا سعیدی

سعیدی کتابی جامع تحت عنوان اقبال‌شناسی - هنر و اندیشه محمد اقبال به رشته تحریر کشاند. در مقدمه کتاب، سعیدی می‌نویسد: «اگر روزی جوامع آنگلوساکسون به شکسپیر و جامعه فرانسوی به ویکتور هوگو و نژاد آلمانی به گوئته افتخار کنند، جوامع اسلامی عموماً و جامعه اسلامی ایران و پاکستان خصوصاً، باید به وجود اقبال افتخار ورزند.»

احمد سروش

در سال ۱۹۶۴، احمد سروش مجموعه آثار اقبال را با مقدمه‌ای مفصل، همراه با گزارمان منتشر کرد. این اولین مجموعه کامل از آثار اقبال بود که به دست نشر سپرده شد.

دکتر احمد احمدی بیرجندی

در سال ۱۹۷۰ دکتر احمدی بیرجندی اثر مشهور خود دانای راز را تألیف کرد. این سومین کتاب در باره اقبال به زبان فارسی است.

فخرالدین حجازی

کتاب برجسته دیگری که درباره اقبال تألیف گردید سرود اقبال به قلم آقای فخرالدین حجازی می باشد این کتاب گزیده ای از آثار اقبال با تفسیرهایی شیوا و دلنشین از نویسنده است.

محمدعلی اسلامی ندوشن

دیگر گزیده آثار اقبال، با عنوان «دیده دگرآموز و شنیدن دگرآموز» اثر آقای محمدعلی اسلامی ندوشن است.

دکتر علی شریعتی

در طلیعه انقلاب اسلامی ایران، برخی از انقلابیون و محققان، متأثر از فلسفه اقبال بودند. در میان این متفکران، دکتر علی شریعتی چهره ای بارزتر دارد. او نقشی تعیین کننده در مبارزه با شاه ایران داشت و در این مبارزه از جان مایه گذاشت؛ و در نهایت جان باخت. بعد از انقلاب اسلامی ایران، دکتر شریعتی دو سخنرانی مهم ایراد داشت: یکی با عنوان «اقبال وما» و دیگری «مصلح قرن آخر». سخنرانی دوم توسط دکتر کبیر احمد جیسی به اردو ترجمه و توسط «موسسه اقبال» دانشگاه کشمیر منتشر شده است. شریعتی، اقبال را غزالی زمان خواند.

غلامعلی حداد عادل

گزیده ای از شعر اقبال در کتب درسی جمهوری اسلامی ایران با عنوان «اقبال لاهوری» گنجانده شده است. کتابهای درسی یادشده، تألیف آقای دکتر غلامعلی حداد عادل است. در این کتابها تصویری از شاعر همراه با این بیت چاپ شده است:

ای بسا شاعر که بعد از مرگ او چشم خود بر بست و چشم ما گشاد
همچنین محمد یگانه آرام شاعر ایرانی، مجموعه شعرهای خود را با عنوان «دروغ بزرگ» به اقبال اهدا کرده است. یگانه این مجموعه را

به صورت استنسیل تکثیر و در لندن توزیع کرده است.

شهرت اقبال محدود به اندیشمندان و روشنفکران ایرانی نمی شود. کتابهایی در باب زندگی، شعر و فلسفه او منظمأ در ایران چاپ و منتشر می شود. گزیده هایی از آثار وی مکرر در مجلات و هفته نامه ها چاپ شده است. سازمانهای مذهبی و نیز نویسندگان مترقی قویأ متأثر از آرا و افکار این فیلسوف هستند. این نکته جالب است که گفته شود برخی از ایرانیان، ترکیبات و واژه های نویی را که اقبال ساخته است، به کار می گیرند و شعرا و منتقدین ادبی، اشعار و نوشته های او را در مقالات و رسالات خود نقل می کنند.

بسیاری از محققان و اندیشمندان ایران در آثار اقبال تدقیق کرده و آن آثار پرارزش را فاضلانیه و برخاسته از اندیشه ای قوی دانسته اند. در مقدمه کلیات اقبال، داود شیرازی می نویسد؛

«اقبال سبک و مکتب جدیدی در شعر فارسی بنیاد نهاد که حقأ باید سبک او را سبک اقبال نامید و قرن حاضر را باید به نام او مزین ساخت.»

این بزرگترین حرمتی است که ایرانیان می توانند برای یک شاعر قایل شوند.

نظر آقای احمد علی رجایی، یکی دیگر از ستاینندگان اقبال، در باره زبان و سبک شعر اقبال ارزش بازنویسی را دارد:

«بی هیچ نگرانی از معارضات دیگران، می خواهم بگویم^۱ خصوصیت بی مانند اقبال، سادگی زبان اوست که با این ابزار ساده، مسایل پیچیده فلسفی را به شیوه ای جذاب بیان می دارد... زبان ساده او نزدیک به سبک مرشدش مولانا جلال الدین رومی و تا حدودی نزدیک به خواجه شیراز است. رومی و حافظ مفاهیم متعالی عرفانی و مابعد الطبیعه را که از قرآن و حدیث نشئت می گیرد تفسیر کرده اند، حال آنکه اقبال

علاوه بر مفاهیم یاد شده مفاهیم سیاسی و فلسفی را در اشعار روان و گویای خود توضیح داده است.»

به نظر دکتر سید حسین نصر، هیچ متفکر و مصلح مسلمانی در عصر حاضر، چون اقبال نتوانسته است تا این حد در بازسازی و احیای اندیشه اسلامی نقش داشته باشد.

در این رابطه، نظر استاد سعید نفیسی قابل توجه است:

«شاعر بزرگ کسی است که بتواند روح زمان خود را دگرگون سازد، بر زمان غالب شد، انقلابی در افکار انگیزد و از این طریق برگ جدیدی در تاریخ جهان بگشاید. این جسارت را به خود می‌دهم که بگویم در طول تاریخ چند هزار ساله بشری، این وظیفه را معدود کسانی به عهده گرفته‌اند. در یونان این نقش بر عهده افلاطون بود و در جهان اسلام بر عهده ابن سینا و مولانا جلال الدین رومی. محمد اقبال این نقش را به اوج خود رساند.»

سخن در این مقوله را به پایان می‌برم و این جمله را از احمد علی رجایی نقل کنم که پایگاه اقبال را در شعر پارسی خوش نمایانده است: «به عقیده من اقبال چون قاره نویافته‌ای است که بسیاری از جاذبه‌ها و شگفتیهای آن هنوز کاملاً بازشناخته نشده است.»

یادداشتها:

۱. مجتبی مینوی به سال ۱۲۷۹ هجری شمسی در تهران متولد شد. پس از تحصیلات ابتدایی و متوسطه و گذراندن دوره دارالمعلمین به تدریس در مدارس تهران مشغول شد. در سال ۱۳۰۸ به سمت معاونت اداره سرپرستی دانشجویان ایرانی در پاریس منصوب گردید. در سال ۱۳۱۵ به لندن رفت و تا اواسط سال ۱۳۲۹ در آنجا به سربرد و سپس به سمت استادی در دانشگاه تهران انتصاب یافت. از آثار او: «صلاح الدین ایوبی و بنگیان»، «تصحیح و مقابله شاهنامه»، «تصحیح کلیله و دمنه»، «تصحیح نوروزنامه خیام»، «شیر و خورشید»، «اقبال لاهوری»، «تاریخ خط عربی و فارسی»، «پانزده گفتار»، «آزادی و آزادی فکر» و «دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانی» است. وی در سال ۱۳۶۰ دارفانی را وداع گفت.
۲. محمدتقی بن ملک الشعراء محمد کاظم صبوری (۱۳۳۰-۱۲۶۶ ه. ش.) شاعر عصر ما، علاوه بر آنکه نیک شمر می‌شود، استاد دانشگاه، روزنامه‌نگار و مرد سیاست بود. از آثار او: «دیوان بهار» (در دو مجلد)، «سبک‌شناسی» (در سه مجلد) و «تصحیح و تحشیه تاریخ سیستان» و «مجموعه التواریخ و القصص» است.
۳. سید اشرف الدین گیلانی ملقب به نسیم شمال و سردبیر نشریه نسیم شمال که در سال ۱۹۰۷ میلادی به صورت نامرتب نشر می‌یافت.
۴. ابوالقاسم بن (ملا) هادی عارف قزوینی شاعر و تصنیف‌ساز، متولد قزوین به سال ۱۳۰۰ و متوفی به سال ۱۳۵۲ ه. ق. است. هنر عازف در سرودن تصنیف بود که در آن حس میهن‌دوستی را در دلها می‌نشاند. از تصانیف مشهور وی «از خون جوانان وطن لاله دمیده است.» می‌باشد.
۵. علی اکبر دهخدا پسر خانبابا خان (ولادت تهران حدود ۱۲۹۷- وفات ۱۳۷۵ ه. ق.) دانشمند لغوی و نویسنده بزرگ، نزد شیخ غلامحسین بروجردی علوم ادبی را فرا گرفت و از محضر حاج شیخ هادی نهاوندی بهره‌مند شد. وی سپس به اروپا رفت و زبان فرانسوی خود را کامل ساخت. در آغاز نهضت مشروطه به ایران بازگشت و با همکاری جهانگیرخان و قاسم‌خان، روزنامه صوراسرافیل را منتشر کرد و ستون فکاهی آن را با عنوان چرند و پرند و با امضای دخونوشت. از آثار او: ترجمه «عظمت و انحطاط رومیان»، «ترجمه روح القوانین»، «فرهنگ فرانسه به فارسی»، «تصحیح یوسف وزلیخا»، «تصحیح دیوان حافظ»، «تصحیح دیوان منوچهری»، «پندها و کلمات قصار»، «امثال و حکم» (۴ جلد) «مجموعه اشعار دهخدا» و «لغت نامه دهخدا» است.
۶. ایرج میرزا (۱۳۴۴-۱۲۹۱ ه. ق.) فرزند صدرالشعرا غلامحسین، از نوادگان فتحعلی‌شاه و اهل تبریز بود. زبانهای فرانسوی و فارسی را در مدرسه دارالفنون فرا گرفت و ابتدا شاعر دربار گردید، ولی خیلی زود از دربار فاصله گرفت و در خدمت وزارت معارف وقت مشغول به کار شد. از وی دیوانی به جای مانده است. شعر ایرج متأثر از انقلاب مشروطه و آکنده از مسایل اجتماعی و گاه سیاسی آمیخته با طنز است.
۷. صادق سرمد (متوفی به سال ۱۳۳۹ ه. ش.) در خانواده‌ای روحانی متولد شد و از دانشکده حقوق

فارغ التحصیل گردید و به کار وکالت پرداخت. در دوره ۱۸ مجلس شورای ملی به نمایندگی انتخاب شد. مجله «صدای ایران» را منتشر کرد. وی بیشتر قصیده سرایی کرده است.

۸. علی اسفندیاری متخلص به نیمایوشیج (ولادت ۱۳۱۵ ه. ق. - وفات ۱۳۳۸ ه. ش.) در دهکده یوش از قرای نورمازندران به دنیا آمد. مهمترین اثر او «افسانه نیما» است. نیما بنیانگذار شعر نو در ایران است.

۹. استاد در قسمتی از خطابه‌ای که در اول اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۰ در باره اقبال ایراد کرد، اظهار داشت:

«...وی آخرین شاعر بزرگ سبک معروف به هندوستانی یا به اصطلاح ادبی بهتر امپرسیونیسم است. اگر درست در اشعار او فرو رویم و گفته او را با بزرگان شعرای ایران بسنجیم، می‌بینیم که این مطالب درست نیست و شعر اقبال با اشعار شاعران معروف به سبک امپرسیونیسم مثلاً عرفی، فیضی، ظهیری، نظیری، بیدل، صائب، کلیم، غالب و دیگران شباهت کامل ندارد، بلکه بیشتر به اشعار شاعرانی مانده است که باید آنها را سمبولیست بگوئیم؛ و بزرگترین نمایندگان این سبک، سنایی، عطار، مولانا جلال‌الدین، عراقی، اوحدی و کمال خجندی است...»

۱۰. ابیات دیگر این قطعه چنین است:

هیکلی گشت از سخنگویی بیا گفت کل الصيد فی جوف الفرا
شاعران گشتند جیشی تارومار وین مبارز کردگار صدسوار

۱۱. مینوی طی مقاله‌ای می‌نویسد:

«من تا وقتی که تألیفات و تصنیفات محمد اقبال را نخوانده بودم، نمی‌دانستم چرا مسلمین هند در باره او این اندازه غلو و مبالغه می‌کنند. اما اکنون که بازادگان طبع او آشنا شدم، عقیده ایشان را موجه می‌بینم. به عبارت الاخره مبالغه نیست، آنچه در باره او معتقدند، بجاست...»

۱۲. سرمد در مقام اقبال می‌سراید:

اگر چه مرد می‌رود به گردش مه و سال نمرده است و نمیرد محمد اقبال
حیات صورتش ارطی شده است، طی نشود حیات سیرتش ارطی شود هزاران سال
به یسار روز بزرگش که روز اقبال است در و بسا دبر این بزم و روز فرخ فسال
در و بسا دبه لاهور و خطه پنجاب که زاد و پرورد این شاعر خجسته خصال
۱۳. امیری فیروزکوهی در وصف اقبال می‌سراید:

جمال دولت پاکان ز پرده چون به در آمد زدیم فالسی و اقبال بی زوال برآمد
بجز خدای کس اقبال بی زوال ندارد که آن هم از در پاکان روزگار در آمد
ضفر مصاحب و اقبال یار و بخت مساعد ببین که بر اثر صبر و نوبت ظفر آمد

۱۴. دکتر صورتگر در سخنرانی که در اول اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۱ به مناسبت بزرگداشت اقبال ایراد کرد، در مورد شعر رسا و شیوای اقبال گفت:

«... دیگری این غزل است که گویی در کنار صفة مصفای حافظ شیرازی انشا شده است که بوی قلندری و عرفان از آن می‌آید و چیزی از افکار عمیق این شاعر بزرگ پاکستانی را برای ما آشکار می‌سازد.

به ملازمان سلطان خبری دهم ز رازی که جهان توان گرفتن به نوای دل گدازی
 به متاع خود چه نازی که به شهردرمدندان دل غزنوی نیز ز رزده تبسم ایازی
 همه نازی بی نیازی همه ساز بی نوایی دل شاه هرزه گیرد ز گدای بی نیازی
 ز مقام من چه پرستی به طلسم دل اسیرم نه نشیب من نشیبی، نه فراز من فرازی
 ره عاقلی رها کن که به او توان رسیدن به دل نیازمندی به نگاه پاکبازی
 به ره تو ناتمامم ز تغافل تو خامم من و جان نیم سوزی تو و چشم نیم بازی
 ره دیرتخته گل ز جبین سجده ریزم که نیازم ننگنجد به دور کمت نمازی

۱۵. «پس از استقلال پاکستان، ایرانیان این راهی شرق؛ یعنی، مرحوم اقبال راتا حدی شناختند ولی هنوز چنان که شاید به شخصیت بزرگ او و خدماتی که برای استقلال پاکستان و نیز زبان فارسی انجام داده است پی نبرده‌اند.

«باید در نظر داشت که هندوستان تحت نفوذ فرهنگی و سیاسی و اقتصادی بیگانگان بود و اظهار علاقه مردم هندوستان در آن عصر به زبان فارسی، کهنه پرستی و محافظه کاری شمرده می شد.

«اقبال قد برافراشت و توجه چهارصد میلیون جمعیت هندوستان را به زبان فارسی و گویندگان بزرگ آن از مولوی و فردوسی و حافظ و سعدی تا بابا افغانی جلب کرد و نشان داد که رابطه مردم هندوستان به اصفهان و شیراز و تبریز بیش از آنان به پاریس و برلین و لندن است.

«واژه‌ها بالاتر اقبال پیش از هر کس درک کرد که رقیب و برادری فکری به مراتب خطرناکتر از بردگی اقتصادی و سیاسی است...»

(به نقل از مقاله دهخدا درباره اقبال)

۱۶. دکتر خواجه عبدالحمید عرفانی نویسنده کتاب «رومی عصر— شرح احوال و آثار محمد اقبال شاعر ملی پاکستان» وابسته مطبوعاتی سفارت کبرای پاکستانی در ایران بود.

۱۷. «خترانیها پیش از انقلاب اسلامی ایران ایراد شده بود.

سخن پایانی

در این بخش پایانی می‌خواهم بگویم که در طول دوره هزارساله
 بالیده شدن زبان فارسی درهند، دوچهره برجسته رخ نمودند: نخستین،
 امیرخسرو دهلوی و دومین، محمد اقبال بود. اقبال با عقاید، افکار و تفکر
 فلسفی خود درباره زندگی والتقاط بهترین آرای فیلسوفان شرق و غرب
 به شعرفارسی — هندی غنای تازه‌ای بخشید. او بُعد و جهتی تازه به شعر
 پارسی داد و میدان شمول مضامین را وسعت بیشتری بخشید، به نوعی که
 تقریباً کلیه زمینه‌های دانش و معارف امروزی ازجمله، علوم و فلسفه شرق
 و غرب را دربرگرفت. شعر پارسی عمدتاً بر مضامین عارفانه و صوفیانه
 تأکید داشت و اقبال با وسعت و ژرفای اندیشه خود، موضوعات مهم زمان،
 چون مسایل اقتصادی، اجتماعی، اخلاقی، فلسفی و سیاسی را به
 استواری همان مضامین عارفانه و حکیمانه وارد شعر فارسی کرد. و به
 قول کیتز^۱ «هر روزنی از کلام را لعلی از کانی نشاند.» او در شعر پارسی
 روح تازه‌ای دمید و بیداری تازه‌ای به فضای زمان خویش بخشید. از این
 دیدگاه، اقبال نه تنها نقشی شاخص، بنیانی و ماندگار در ادبیات
 فارسی — هندی، که در ادبیات فارسی نیز به جای نهاد. درحقیقت، شعر
 اقبال از محدوده تنگ مرزهای جغرافیایی گذشت و جهانی شد و جاودانه
 ماند.

اما اگر نظر پرملال خویش را در باره آینده شعر اقبال در شبه قاره هند بنازگو نکنم، نسبت به خود صادق نبوده و در قبال اقبال طریق انصاف نیپیموده‌ام. زمانی که اقبال زبان فارسی را برای شعر خود برگزید، این زبان در مدارس و دانشگاه‌های هند در سطح گسترده‌ای آموزش داده می‌شد؛ اما پنجاه سال بعد از مرگ وی، آموزش زبان پارسی، دیگر چون دوران حیات وی متداول نیست. همان گونه که امروز دیگر کسی شعر فارسی غالب را در هند نمی‌خواند، بیم دارم که ظرف پنجاه سال آینده کسی نباشد تا شعر اقبال را بخواند. چه کسی امروزه شعر میلتنون^۲ را به زبان لاتین می‌خواند؟ فکر می‌کنم مطالعه شعر پارسی در آینده، محدود به عده معدودی محقق و دانشجو شود. اودر سرزمین ایران بیگانه بود و متأسفانه به نظر می‌رسد که در سرزمین خویش، لااقل در رابطه با کلام پارسیش بیگانه شود. جای تأسف است که شاعری ناچار شده باشد دوسوم اشعار خود را به زبان بیگانه بسراید؛ دوسومی که به حق بهترین و پرمغزترین اشعار اوست. میلتنون می‌گوید: «کتاب خوب چکیده روح نویسنده آن است.» برای اقبال، اشعارش چکیده قلب و خون جگرش بود. مع هذا روند بدفرجام خبر می‌دهد که اشعار شکوهمند و پرمغز او که مفاهیمی تفکرانگیز و برانگیزنده چون خودی، عشق، انسان کامل و عظمت آدمی دارد، برای نسلهای آینده شبه قاره ناآشنا بماند. با پوزش از اینکه این مقال را با این نکته نه چندان خوش به پایان بردم، باید اضافه کنم که به هر حال برای ما تسلی خاطری است که اشعار اقبال در افغانستان و ایران آینده روشنتری دارد؛ و این نکته نه به خاطر شعر او بلکه برای فلسفه اوست؛ و به سخن دیگر نه به خاطر حامل که برای محمل است. همان گونه که پیش از این اشارت رفت، بعد از انقلاب اسلامی ایران، اقبال جایگاهی را که به عنوان شاعر و فیلسوف شایسته آن بود، کسب کرد. به ویژه این بیت اودر

ایران امروز بر سر زبانه‌هاست که:
می‌رسد مردی که زنجیر غلامان بشکند دیده‌ام از روزن دیوار زندان شما

۱. **Keats** : جان کیتز شاعر انگلیسی (۱۷۹۵-۱۸۲۱ م.) اصل عبارت چنین است:
He loaded every rift of the subject with ore.
۲. **J.Milton** : جان میلتون شاعر انگلیسی (۱۶۰۸-۱۶۷۴ م.)

کتابشناسی

- ۱- آزاد، جاگان نات، اقبال: اندیشه و هنر.
- ۲- احسان، عبدالشکور، اقبال کی فارسی شعری کہ تنقیدی جیازا.
- ۳- اختر، سلیم، اقبال اور ہمراہ فکری روایہ.
- ۴- اسلامی ندوشتن، محمدعلی، دیدن دگر آموز و شنیدن دیگر آموز.
- ۵- اشارت حسن، متافیزیک اقبال.
- ۶- اقبال حسین، نخستین شعرای پارسی هند.
- ۷- اقبال لاهوری، محمد، ارمغان حجاز.
- ۸- اقبال لاهوری، محمد، اسرار خودی.
- ۹- اقبال لاهوری، محمد، اسرار خودی، ترجمہ رینولد. ا. نیکلسون.
- ۱۰- اقبال لاهوری، محمد، اندیشه های پراکنده.
- ۱۱- اقبال لاهوری، محمد، بازسازی اندیشه های مذهبی در اسلام.
- ۱۲- اقبال لاهوری، محمد، پس چه باید کرد ای اقوام شرق.
- ۱۳- اقبال لاهوری، محمد، پیام مشرق.
- ۱۴- اقبال لاهوری، محمد، جاوید نامہ.
- ۱۵- اقبال لاهوری، محمد، رموز بی خودی.
- ۱۶- اقبال لاهوری، محمد، زبور عجم.
- ۱۷- اقبال متفکر.
- ۱۸- براون، ادوارد. ج، تاریخ ادبیات ایران، ج ۳.
- ۱۹- براون، ادوارد. ج، تاریخ ادبیات ایران، ج ۴.
- ۲۰- حاج حسن، گنجینه زرین شعر فارسی، ویرایش م. س. اسراییلی.

- ۲۱- دوان، ت. ن، تاریخ مختصر ادبیات فارسی.
- ۲۲- رییس، قمر، اقبال کاشانوند- و فن.
- ۲۳- سایکس، پرسی، (سر)، تاریخ ایران.
- ۲۴- سردار جعفری، علی، ک. س. ووگال، بزرگداشت اقبال.
- ۲۵- سرکار، جاگارش نریان، ایران و هند در قرون وسطی- نگرشی ژرف.
- ۲۶- سعید شیخ، م، نگرشی بر اندیشه و هنر اقبال.
- ۲۷- سید عبدالوحید، اندیشه ها و آرای اقبال.
- ۲۸- سیدین، ک. ج، فلسفه آموزشی اقبال.
- ۲۹- شریعتی، علی، علامه اقبال (مصلح قرن آخر).
- ۳۰- عبدالرحمن، سید صباح الدین، عشق و ستایش هند در ادبیات فارسی- هندی، بانگرشی خاص به بنگال.
- ۳۱- عبدالغنی، تاریخ زبان فارسی و ادبیات در دربار مغول.
- ۳۲- عبدالغنی، زبان فارسی در هند آغاز دوره مغول و ادبیات فارسی در دوران مغول.
- ۳۳- عیدی، س. آ. ه، ادب فارسی- هندی.
- ۳۴- عرفانی، خواجه عبدالحمید، اقبال ایرانیون کی نظرمین.
- ۳۵- مالک، ح، اقبال- شاعر فیلسوف پاکستان، انتشارات دانشگاه کلمبیا، آمریکا.
- ۳۶- موسسه اقبال، اقبالیات، ج ۲، سریناگار، موسسه اقبال، ۱۹۸۲.
- ۳۷- مینوی، مجتبی، علامه اقبال.
- ۳۸- نامبر، اقبال، ایندو-ایرانیکا.
- ۳۹- ندوی، عبدالحسین علی، شکوه اقبال.
- ۴۰- نظامی، محمود، ملفوظات.
- ۴۱- نظیراحمد، زبان و ادبیات فارسی در هند.
- ۴۲- نگرشی چند ساحتی به اقبال.
- ۴۳- وریلند، هربرت. ج، دوره تحقیقات کشورها- ایران.
- ۴۴- هاشمی، رفوف الدین، کتابیات اقبال.

